

امکان‌پذیری و مطلوبیت بهره‌گیری  
از ملاحظات اخلاقی در سیاست  
علی بابا

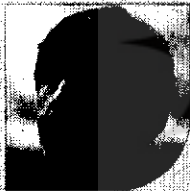
فلسفه اخلاق کانت: قابلیت‌ها و  
ظرفیت‌های کاربردی  
سیدعلی محمودی

## تأملات ایرانی

اخلاق و سیاست  
مصطفی ملکیان

قاعده طلایی اخلاق و  
معیارهای دوگانه  
سیدمصطفی تاج‌زاده

زاویه دیگر:  
نخام و خاص در اخلاق  
سروش دباغ



## مقدمه

به نظر می‌رسد در حوزه گسترده و متنوع تعاملات انسانی، دو قلمرو سیاست و اخلاق دورترین فاصله را نسبت به یکدیگر دارند. به اعتقاد بسیاری از افراد، اعتقادی که برخاسته از شهادهای اولیه آنان است، عالم سیاست، عالم اقتضائات پراگماتیکی و اموری است که با مصلحت عملی سروکار دارند نه ملاحظات اخلاقی. در این عالم، دست کم تا جایی که با آنچه اصطلاحاً رئال پالیטיکس<sup>۱</sup> نامیده می‌شود، یعنی سیاست‌ورزی مبتنی بر واقع‌بینی عملگرایانه و مصلحت‌اندیشانه، ارتباط دارد، منافع فردی و گروهی جای ارزش‌های عام را می‌گیرند. حيله‌ورزی و بازیگری و پرده‌پوشی و دروغ‌گویی یا کتمان حقیقت و عرضه آن به صورت گزینشی، از قواعد اصلی بازی سیاست به شمار می‌آیند. این قبیل موازین ظاهراً با معیارهایی نظیر برابر دانستن دیگری با خود و به او به منزله هدف و نه ابزار، نگرستن، قبول کرامت ذاتی یکسان برای همه آدمیان، کوشش برای پایبندی به ارزش‌ها و اصول و پرهیز از اعمال استانداردهای دوگانه و چندگانه که همگی در زمره اصلی‌ترین آموزه‌های اخلاقی هستند، فرسنگ‌ها فاصله دارد. با این همه، صاحب این قلم بر این باور است که می‌توان و باید، برای ملاحظات اخلاقی جایی در عالم سیاست پیدا کرد. به عبارت دیگر، کاربرد عناصر اخلاقی در جهان سیاست، هم ممکن است و هم مطلوب.

برهانی که در ادامه درباره امکان و مطلوبیت بهره‌گیری از اخلاق در سیاست ارائه می‌شود، به چند مقدمه متکی است. نخستین مقدمه به توضیحی درباره معنا و مضمون "سیاست"، در تعبیر مدرن این اصطلاح اختصاص دارد. تصویری که از رهگذر این توضیحات ترسیم می‌شود، با آنچه در بادی نظر<sup>۲</sup> برای ناظرانی حاصل می‌شود که به شهادهای خود بسنده می‌کنند، تفاوت دارد. مقدمه دوم به نکاتی در خصوص چارچوب کلی رئالیسم اخلاقی متکی به عقلانیت نقاد اختصاص دارد. در سومین مقدمه که نسبتاً مبسوط‌تر است، مفهوم "همکاری" میان ارگانیزم‌ها از دیدگاه نظریه جدید تصور توضیح داده می‌شود. آخرین مقدمه به توضیح کوتاهی درباره سیستم‌های پیچیده و مدل‌هایی که برای فهم و پیش‌بینی رفتار آن‌ها پیشنهاد شده، می‌پردازد. از ترکیب و تالیف این مقدمات، نتایج ناظر به امکان و مطلوبیت بهره‌مند شدن سیاست از اخلاق استنتاج می‌شود.

### ۱. درباره سیاست

شاید یکی از بارزترین تفاوت‌ها میان جهان کهن و سنتی و جهان مدرن، تا آن‌جا که به قلمرو سیاست مربوط می‌شود، گذر از نگاه فردگرایانه به دیدگاه نهادگرا باشد. ساکنان جهان کهن و نیز آنان که در جهان مدرن حضور فیزیکی دارند، اما از نظر ذهنی و معرفتی در تاریخ به تعطیلات رفته‌اند<sup>۳</sup>

## امکان‌پذیری و مطلوبیت بهره‌گیری از ملاحظات اخلاقی در سیاست\*

علی‌بابا\*\*

### چکیده

در مقاله حاضر، پس از ارائه توضیحاتی درباره معنا و مفهوم "سیاست" از منظر نظریه‌های مدرن، کوشش می‌شود با تکیه بر یک دیدگاه رئالیستی درباره اخلاق که از آموزه‌های عقلانیت نقاد بهره می‌گیرد و نیز استفاده از یافته‌های جدید در خصوص نحوه عمل سیستم‌های پیچیده در عرصه تعاملات انسانی و مدل‌های تازه پیشنهاد شده درباره فرآیند تطور و مکانیزم‌هایی که پدیدار "همکاری" را در چارچوب‌های تطوری توضیح می‌دهند، در این باره استدلال شود که تاملات و رویه‌های اخلاقی، جنبه‌ای اساسی از ویژگی‌های افراد و جوامع انسانی و سپهر تعاملات اجتماعی را می‌سازند و هر نوع بی‌توجهی به آن‌ها می‌تواند تبعات نامطلوبی برای فرد و جامعه پدید آورد. نکته اساسی مورد توجه این مقاله آن است که در پرتو فهم‌های مرتبه دومی و بالاتر در خصوص اهمیت عنصر اخلاق در تکاپوهای انسانی، زمینه مساعدتری برای پررنگ‌تر شدن نقش ملاحظات اخلاقی در محاسبات و رفتارهای "سیاسی" و در عرصه "سیاست" ایجاد می‌شود.

و هنوز در جهان کهن سیر می‌کنند، سیاست را عمدتاً قائم به افراد می‌دانستند (و می‌دانند). حتی نگاهی گنرا و شتاب‌زده به بسیاری از تحلیل‌هایی که در جامعه خود ما از جانب کنشگران مختلف در خصوص امور سیاسی ارائه می‌شود، به خوبی این نکته را تایید می‌کند. تحلیلگران، عمدتاً به جنبه‌های شخصی و فردی بازیگران سیاسی توجه دارند: فلانی فاسد است؛ اهل مشورت نیست؛ ذاتاً خرده شیشه دارد؛ از پشت خنجر می‌زند؛ تقوا ندارد و...

کارل پوپر، متفکر برجسته اتریشی-انگلیسی در تحلیل عمیقی در خصوص تفاوت دموکراسی‌های مدرن با نظام‌های حکومتی سنتی به این نکته اشاره کرد که از افلاطون به این سو، فیلسوفان سیاسی غالباً در تکاپوی یافتن پاسخی برای این پرسش بوده‌اند که "فرد صالح برای حکومت کردن را چگونه و بر مبنای کدام مشخصه‌ها می‌توان تعیین کرد؟" پوپر توضیح می‌دهد که این پرسش اساساً پرسشی نادرست است. عرصه سیاست، عرصه تعامل "نهادها" است و کنشگران و بازیگران نیز در پرتو ارتباط با نهادها می‌توانند تاثیر نقش‌آفرینی خود را افزایش دهند.

از این رو، پرسش مدرن درباره حکومت در جهان مدرن آن است که "چگونه می‌توان بدون توسل به خشونت و خونریزی، حکومتی را که از ادای وظایف حکومتگری بازمانده و نتوانسته آن گونه که انتظار می‌رود، مسئولیت‌ها و تعهدات خود را در قبال شهروندان (که هر یک افراد واجد حقوق فردی و جمعی و مدنی متنوع هستند) و نه رعایا (که توده‌های گله‌وار و بی‌شکلی از مردم به شمار می‌آیند) ادا کند، با حکومت دیگری که منتخب شهروندان است، تعویض کرد؟"

این پرسش بنیادین در شبکه مفهومی خود به جنبه‌های مهمی از ویژگی‌های سیاست در جهان مدرن ارجاع دارد. از جمله این جنبه‌ها مفهوم "قرارداد اجتماعی" است که در جهان کهن و سنتی شناخته شده نبود. دو مفهوم مهم دیگر، "حقوق شهروندی" و "مشارکت شهروندان" است که هر دو با "قرارداد اجتماعی" ارتباط دارند. پرسش بنیادین پوپر، پرسش دیگری را در درون خود مضمّن<sup>۱</sup> دارد که با بحث اخلاق و سیاست رابطه مستقیم پیدا می‌کند: "شهروندان چرا و تا کجا اخلاقاً ملزم به دفاع از حکومت هستند؟" اهمیت این پرسش آن گاه بهتر درک می‌شود که به خاطر بیاوریم آثارشیت‌ها که از قضا به آموزه‌های اخلاقی بسیار

پایند بودند، ادعا می‌کردند شهروندان هیچ الزام اخلاقی در قبال حفظ دولت ندارند، سهل است، اخلاقاً باید برای رهایی از یوغ و سلطه دولت قیام کنند. پرسش مربوط به الزام اخلاقی راه را برای پرسش مهم دیگری باز می‌کند: "کدام دولت بهتر می‌تواند حقوق شهروندان را استیفا کند و از خیرهای عمومی دفاع نماید؟"

تحلیل‌های مفهومی بالا به مفهوم محوری دیگری دلالت می‌کنند که در بحث ارتباط میان اخلاق و سیاست نقشی اساسی دارد. این مفهوم محوری "عدالت" است که در قلمرو تعاملات اجتماعی و بخصوص در عرصه سیاست، مشابه همان نقشی را ایفا می‌کند که مفهوم "صدق یا حقیقت" در عرصه تکاپوهای معرفت‌شناسانه بر عهده دارد. درست همانگونه که با استدلال عقلی می‌توان نشان داد حذف یا تضعیف مفهوم صدق (با تعبیر رئالیست‌های عقلگرایی نقاد) و تلاش برای جایگزین ساختن آن با مفاهیم به ظاهر بدیل دیگر، منجر به فروپاشی ستون خیمه معرفت‌شناسی و مستحیل شدن امکان کسب معرفت می‌شود، در عرصه سیاست نیز می‌توان استدلال کرد حذف یا تضعیف مفهوم "عدالت" (با تعبیر و تفسیر دقیقی که رئالیست‌های عقلگرایی نقاد پیشنهاد می‌کنند) منجر به فروپاشی ستون خیمه حکومتگری دموکراتیک و مردم‌سالار می‌شود.<sup>۲</sup>

#### ۲. درباره اخلاق

در میان رویکردهای اخلاقی متنوعی که میان فیلسوفان اخلاق برقرار است، از رویکردی رئالیستی و کثرت‌گرایانه به اصول و ارزش‌های اخلاقی استفاده خواهیم کرد. این نوع نگاه اخلاقی با شماری از مهم‌ترین مکاتب اخلاقی در تقابل قرار دارد. به عنوان مثال، بر خلاف آن دسته از فلاسفه اخلاق که خود را مصداق‌گرا<sup>۳</sup> می‌نامند و مدعی‌اند هیچ اصل اخلاقی‌ای وجود ندارد یا آن‌که حتی اگر چنین اصولی موجود باشد کمکی در قضاوت‌های اخلاقی به فاعل اخلاقی نمی‌کند، رئالیست‌های اخلاقی معتقدند اصول اخلاقی نه تنها موجودند که بهترین مددکار فاعلان اخلاقی در دستیابی به قضاوت‌های مناسب اخلاقی به شمار می‌آیند.<sup>۴</sup>

به همین ترتیب بر خلاف آن دسته از فیلسوفان اخلاق که اصطلاحاً مونیست یا تک اصلی‌نامیده می‌شوند نظیر کانت یا سود انگران<sup>۵</sup> که مدعی‌اند که فاعل اخلاقی می‌تواند در هر اوضاع و احوال

اخلاقی متنوع و مختلفی فقط با ابتدا بر یک اصل اخلاقی به قضاوت مناسب دست پیدا کند، رئالیست‌های اخلاقی بر تکثر و تنوع اصول تاکید دارند و در عین حال به این نکته معتقدند که میان این اصول اساسی، نوعی رابطه سلسله مراتبی برقرار نیست و برخی از اساسی‌ترین اصول اخلاقی در یک تراز از اهمیت قرار دارند. اما در هر وضع و حال خاص اخلاقی، وزن نسبی این اصول در قیاس با دیگر اصول دستخوش تغییر می‌شود و فاعل اخلاقی باید با تحلیل صحیح شرایط، وزن مناسب هر اصل را در موقعیتی که در آن قرار دارد، مشخص سازد و با استفاده از مناسب‌ترین اصول مرتبط با آن اوضاع و احوال خاص، به قضاوت صحیح اخلاقی نائل شود. رئالیست‌های اخلاقی همچنین در اردوگاهی متفاوت از ایده‌آلیست‌های اخلاقی و نیز نسبی‌گرایان اخلاقی جای می‌گیرند. گروه اول، اصول اخلاقی را اموری ذهنی و متکی به فاعلان اخلاقی می‌دانند و گروه دوم، این اصول را به فرهنگ‌ها و سنت‌ها وابسته می‌سازند و یا همچون مصداق‌گرایان، وجود اصول را منکر می‌شوند. به اعتقاد رئالیست‌های اخلاقی، اصول و ارزش‌های اخلاقی در سپهر ارزش‌ها و معانی اخلاقی، وجودی عینی دارند. این سپهر خود بخشی از جهان ۳ است که از تعامل آدمی با جهان واقع ظهور کرده و حیاتی مستقل از افراد یافته است.<sup>۶</sup> آخرین گروهی که رئالیست‌های اخلاقی با آن‌ها از در مخالفت در می‌آیند، پوزیتیویست‌های اخلاقی هستند که معتقدند اظهارات اخلاقی، فاقد ارزش معرفتی است و تنها از ظرفیت برانگیختن احساسات و عواطف برخوردار است. به اعتقاد رئالیست‌های اخلاقی، آموزه‌ها و اظهارات اخلاقی واجد ظرفیت‌های معنایی‌اند، یعنی با جنبه‌های معینی از واقعیت ارتباط دارند و از طریق همین ارتباط، ارزش معرفت‌بخشی پیدا می‌کنند. به همین اعتبار از دیدگاه رئالیست‌های اخلاقی می‌توان اظهارات اخلاقی را به گزاره‌هایی با ارزش صدق یا کذب بدل کرد. اخلاق با حق<sup>۷</sup> و باطل<sup>۸</sup> سروکار دارد و سیاست با آنچه افراد در جهان به وجود می‌آورند و قول و فعلی که از آنان صادر می‌شود

(What you send out into this world). در عین حال هم اخلاق و هم سیاست، علی‌الاصول برای بهسازی زندگی افراد عمل می‌کنند و در این مسیر، هر دو با مفاهیمی

همچون قدرت و بی‌قدرتی، حقوق انسانی، عدالت و انصافه خیر و شر و تبعات عملی ناشی از آن‌ها مواجه هستند. اما نحوه تعامل اخلاق و سیاست با این مفاهیم، گاه یکسان نیست.

رویکردی که در ملاحظات اخلاقی برای ارزیابی ظرفیت‌های معنایی مفاهیمی که به برخی از آن‌ها اشاره شد، به کار گرفته می‌شود، عمدتاً از تکالیفی که یک فرد در قبال دیگری دارد، استنتاج می‌شود. اما در حوزه سیاست اغلب رویه‌های حقوقی و قوانین به منظور نظم بخشیدن به آنچه در بن و بنیاد صورتی از استیلا و سلطه و غلبه بر غیر است، به ملاحظه محوری بدل می‌شود.

### ۳. درباره همکاری

از منظر نظریه تازه‌تطور و بر خلاف نظریه سنتی که داروین آن را پایه‌گذاری کرد و در آن تاکید بلیغی بر رقابت میان گونه‌ها صورت می‌گرفت، همکاری میان اعضای یک مجموعه برای ایجاد ترازهای تازه‌ای از سازماندهی در جنبه‌های مختلف مجموعه و در هیات تالیفی تک‌تک اعضا، ضروری است.<sup>۱۱</sup> ژنوم‌ها، سلول‌ها، ارگانیزم‌های چند سلولی، حشرات اجتماعی و جامعه انسانی همگی بر مبنای تعاون و همکاری به وجود آمده‌اند؛ همکاری به این معنی که ارگانیزمی که توانایی تولید نمونه‌ای کم و بیش مشابه خود را دارد (Replicator) و در تصویر سنتی نظریه‌تطور به منزله یک ارگانیزم خودخواه تلقی می‌شود، از برخی ظرفیت‌ها و توانایی‌های تولید مثل خود به نیت کمک به دیگری صرف‌نظر می‌کند. البته این امر به معنی نفی فرآیند گزینش طبیعی نیست؛ اما گزینش طبیعی (بر مبنای تفسیر سنتی) بر رقابت دلالت دارد و بنابراین با همکاری مخالفت می‌کند. از این رو باید برای ظهور پدیدار همکاری در میان ارگانیزم‌های مختلفه از ژن‌ها گرفته تا آدمی، توضیحی خرسندکننده ارائه شود. یک شیوه دستیابی به این تبیین، مفروض گرفتن مکانیزم

خاصی است که با عملکرد خود، ارگانیزم خودخواه را وادار می‌سازد به غیرخواهی<sup>۱۲</sup> روی آورد.

اهمیت حضور این مکانیزم در آن است که در غیاب آن، در هر جمعیت از ارگانیزم‌ها که دارای مخلوطی از "همکاری‌کنندگان"<sup>۱۳</sup> و افراد "غیر همکاری‌کننده" (یا سوءاستفاده‌کننده یا فرصت‌طلب)<sup>۱۴</sup> باشد، گروه دوم به اعتبار آن که از سرمایه‌هایی که در اختیار دارند، چیزی برای دیگران خرج نمی‌کنند و همه را برای بهبود موقعیت خود مورد استفاده قرار می‌دهند و در مقابل از امکاناتی که دیگران عرضه می‌کنند، به شیوه‌ای فرصت‌طلبانه استفاده به عمل می‌آورند، از مزیت نسبی که بر حسب Fitness (شادابی و توانایی) تعریف می‌شود، بهره‌مند می‌گردند. همین جنبه موجب می‌شود این قبیل از اعضای درون یک جمعیت از ارگانیزم‌ها، به زودی از رهگذر گزینش طبیعی از دید یابند. در برابر، شمار "همکاری‌کنندگان" به واسطه عدم برخورداری از Fitness رو به کاهش می‌گذارد تا زمانی که نسل‌شان به کلی منقرض شود.

نکته در خور توجه آن است که توانایی متوسط کل جمعیت<sup>۱۵</sup> نیز تحت تاثیر فرآیند گزینش طبیعی رو به کاهش می‌گذارد. اگر شمار کل جمعیت برابر N باشد و تعداد "همکاری‌کنندگان" برابر a باشد، شماره فرصت‌طلب‌ها برابر خواهد بود با  $N - a$ . در هر جمعیت از ارگانیزم‌ها، همکاری‌کنندگان کسانی هستند که هزینه‌ای<sup>۱۶</sup> می‌پردازند تا بهره‌ای<sup>۱۷</sup> عاید دیگری شود. اگر هزینه و فایده (بهره) را به ترتیب با c و b نمایش دهیم، میزان توانایی و شادابی<sup>۱۸</sup> هر یک از دو گروه "همکاری‌کننده" و "فرصت‌طلب" که آن‌ها را با Fcd و Fco نمایش می‌دهیم، برابر خواهد بود با:

$$F_{co} = [b(i-1)/(N-1)] - c$$

$$F_{cd} = bi/(N-1)$$

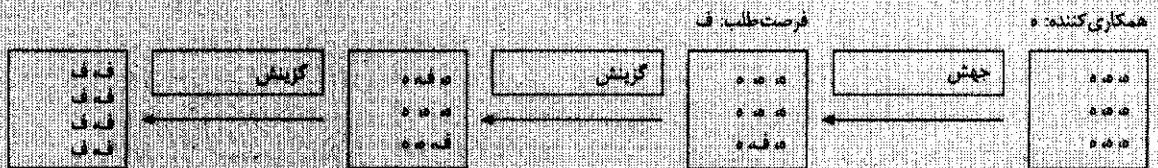
شادابی نسبی (یا متوسط) جمعیت برابر خواهد بود با:

$$F_{ave} = (b - c) i/N$$

در غیاب هر نوع مکانیزم خاص برای تطور همکاری و مقبول ساختن آن در نظر افراد، شمار متقلبان در هر جمعیت افزایش می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که کل جمعیت از فرصت‌طلب‌ها تشکیل خواهد شد. این نکته در قالب نمودار ذیل نمایش داده شده است:

اما شواهد تجربی متعدد روشن ساخته است با کاهش شمار افرادی که برای همکاری آمادگی دارند، درجه شادابی و توانایی جمعیت رو به کاهش می‌گذارد تا جایی که جمعیتی که اکثر افراد آن را غیرس همکاری‌کنندگان و فرصت‌طلبان تشکیل می‌دهند، از کمترین میزان شادابی برخوردار است و به عکس، جمعیت‌هایی که شمار همکاری‌کنندگان آن زیاد است، دارای بالاترین میزان شادابی هستند. به این ترتیب این شواهد نشان می‌دهند نظریه سنتی برای توضیح پیچیدگی اوضاع و احوال واقعی، از کفایت لازم برخوردار نیست.

آمارشناس مشهور انگلیسی، رانلد فیشر، در یک رابطه ریاضی، بر مبنای مفروضات معینی که به نظریه سنتی تطور منکی بود، نشان داد میزان شادابی و توانایی نسبی جمعیت‌های مختلف از ارگانیزم‌ها به واسطه گزینش‌های مستمر رو به افزایش می‌گذارد. اما تحقیقات تازه روشن ساخته که این رابطه در مورد مساله همکاری میان افراد صادق نیست، زیرا در این حال فرآیند گزینش و به تبع آن شادابی و توانایی هر فرد تابعی است از تواتر (یا انبوهی نسبی) شمار افراد علاقه‌مند به همکاری در کل جمعیت. این وابستگی به تواتر<sup>۱۹</sup> موجب می‌شود در جمعیت‌هایی که از حیث شمار افراد علاقه‌مند به همکاری و افراد فرصت‌طلبه کاملاً مختلطند<sup>۲۰</sup> فرآیند گزینش طبیعی نتواند به نحوی موثر، موقعیت را در جهت ازدیاد شمار همکاری‌کنندگان تغییر دهد. برای آن که فرآیند گزینش طبیعی بتواند همکاری را مستقر کند، به کمک نیاز دارد. از آن‌جا که مطالعه در زیستوم‌های



(نمودار ۱: تطور جمعیت‌های متشکل از همکاری‌کنندگان و فرصت‌طلب‌ها بر مبنای گزینش طبیعی و بر اساس نظریه سنتی تطور)

طبیعی و بر مبنای فهم تازه از فرآیند تطور، روشن ساخته است. همکاری یکی از جوه بارز در میان همه انواع جمعیت‌ها در زیستوم‌هاست، محققان به این نتیجه رسیده‌اند گزینش طبیعی که بر مبنای مدل قدیمی تصور تنها مکانیزم موثر در فرآیند تطور بود، برای توضیح پیچیدگی‌های این فرآیند کفایت نمی‌کند و باید عوامل دیگری را نیز در این زمینه موثر دانست.

پژوهشگران نشان داده‌اند ۵ مکانیزم خاص برای تصور همکاری در میان هستارهای مختلف موثرند. این مکانیزم‌ها عبارتند از: گزینش خویشاوندی<sup>۲۱</sup>، پاسخ‌دهی و معامله به مثل مستقیم<sup>۲۲</sup>، معامله به مثل غیرمستقیم<sup>۲۳</sup>، معامله به مثل شبکه‌ای<sup>۲۴</sup> و گزینش گروهی<sup>۲۵</sup>.

#### الف) گزینش خویشاوند

در مورد گزینش خویشاوند برای آن که همکاری تحقق یابد، باید ضریب خویشاوندی بزرگ‌تر از نسبت هزینه به فایده<sup>۲۶</sup> عمل غیرخواهانه<sup>۲۷</sup> باشد:  $R < c/b$

خویشاوندی بر حسب احتمال اشتراک یک ژن تعریف می‌شود. در مورد دو برادر این احتمال  $1/2$  است و در مورد پسرعموها و دخترعموها  $1/8$ .

#### ب) همکاری و معامله به مثل مستقیم

در مورد همکاری مستقیم، یک نمونه همان مثال مشهور دو زندانی<sup>۲۸</sup> است. روایت‌های مختلفی از این آزمایش فکری ارائه شده است. بر اساس یکی از این روایت‌ها دو زندانی به اتهام همکاری در یک جرم مشترک به وسیله پلیس مورد بازجویی قرار می‌گیرند. پلیس برای محکوم کردن دو زندانی نیاز به اعتراف دست‌کم یکی از آن دو دارد. سه شرط ذیل در مورد موقعیت دو زندانی برقرار است: (۱) اگر هیچ‌یک اعتراف نکنند، هر دو آزاد می‌شوند؛ (۲) اگر هر دو اعتراف کنند، هر کدام به دو سال زندان محکوم می‌شوند؛ (۳) اگر یک زندانی اعتراف کند و دیگری نکند، آن‌که اعتراف کرده، آزاد می‌شود و دومی به زندان سنگینی محکوم می‌شود.<sup>۲۹</sup> استراتژی برنده عبارت است از معامله به مثل<sup>۳۰</sup>. این استراتژی همواره با همکاری شروع می‌شود: همکاری در برابر همکاری، غدر در برابر غدر. اما در جهان واقعی به واسطه پیچیدگی شرایط که برای بیان آن‌ها به منطقی‌گزاره‌های مبهم<sup>۳۱</sup> نیاز است، گزینه‌ها دشوارتر می‌شوند و الگوهای رفتاری متغیری ظاهر می‌شود. به عنوان مثال یک حرکت اشتباه در پاسخ‌دهی متقابل می‌تواند منجر به بروز دور گسترده‌ای از عملیات

انتقام‌گیرانه شود. به عبارت دیگر، مدل "دو زندانی" که یکی از مهم‌ترین مدل‌ها برای بررسی و تحلیل رفتارهای عقلانی است، نمی‌تواند اشتباهات را تصحیح کند و در قبال پیچیدگی شرایط، راه‌حل‌های خرسندکننده ارائه دهد.<sup>۳۲</sup>

در مقابل این مدل، مدل دیگری موسوم به معامله به مثل سخاوتمندانه<sup>۳۳</sup> مطرح شد که در آن، فرد در برخی موارد با وجود غدر طرف دیگر به همکاری ادامه می‌دهد. در چنین حالتی، گزینش طبیعی می‌تواند بخشودن و از سر تقصیر دیگری گذشتن را ترویج کند.

بعدها در مقابل مدل "معامله به مثل سخاوتمندانه"، مدل دیگری موسوم به "ثبات رویه در صورت موفقیت" تغییر در صورت شکست<sup>۳۴</sup> پیشنهاد شد. در این مدل فرد جای تغییر اساسی الگوی رفتاری خود، تا زمانی که کارها خوب پیش می‌رود، رفتار قبلی را تکرار می‌کند و تنها هنگامی آن را تغییر می‌دهد که نتیجه نامطلوب باشد.

همه مدل‌های مذکور در بالا، نمونه‌هایی از پاسخگویی متقابل مستقیم<sup>۳۵</sup> به شمار می‌روند. اما بر اساس این مدل‌ها، رفتار متقابل کنشگران تنها در زمانی به "همکاری" منجر می‌شود که احتمال آن که همین دو فرد در نوبت دیگری با یکدیگر مواجه شوند (این احتمال را با  $w$  نشان می‌دهیم)، از نسبت هزینه به فایده عمل غیرخواهانه بزرگ‌تر باشد:  $w > c/b$

#### ج) پاسخگویی متقابل (معامله به مثل) غیرمستقیم

روش پاسخگویی متقابل مستقیم به شیوه‌های سه‌گانه‌ای که توضیح داده شد، ابزار و مکانیزم قدرتمندی است که به فرآیند تطور کمک می‌کند تا همکاری را بسط دهد. اما این مکانیزم بخصوص در ارتباط میان انسان‌ها، قادر نیست بسیاری از جنبه‌های پیچیده رفتار آدمی را توضیح دهد. موفقیت پاسخگویی متقابل در گرو مواجهه مستمر میان دو فرد و نیز توانایی هر دو طرف در پاسخگویی و ارائه کمک به دیگری است.

اما در جهان ارتباطات انسانی، در بسیاری موارد این دو شرط احراز نمی‌شود. افراد ممکن است تنها یک‌بار با هم مواجه شوند یا یکی از دو طرف ممکن است در موقعیتی نباشد که به دیگری کمکی کند. با این حال، در جهان تعاملات انسانی شاهد موارد فراوانی از رفتارهای متکی به همکاری و غیرخواهی، حتی در مواردی هستیم که احتمال مواجهه بعدی میان "دهندگان" و

گیرندگان رفتارهای غیرخواهانه، بسیار اندک یا حتی صفر است. از این رو محققان برای توضیح این رفتارها، الگوی تحلیلی دیگری را متکی به "بله-بستان غیرمستقیم" بسط داده‌اند.

روش پاسخگویی متقابل نظیر معاملات تهاثری است، در حالی که پاسخگویی غیرمستقیم مشابه استفاده از پول و اوراق بهادار و اسناد در معاملات است.

محققان در بررسی این نوع رفتار به این نکته توجه کرده‌اند که در ارتباطات میان انسان‌ها، اعتبار و حرمت اجتماعی و شهرت خوب از کارکردی برخوردار است که می‌توان در مقام تمثیل آن را با کارکرد پول در تعاملات اقتصادی مقایسه کرد. به همان اندازه که پول، موتور محرک فعالیت‌های اقتصادی است، اموری غیرمادی مانند حرمت و عزت و شهرت اجتماعی نیز در حیطه پاسخگویی غیرمستقیم، محرک و سائق قدرتمندی به شمار می‌روند.

در پاسخگویی غیرمستقیم، اگر تعامل کنندگان را برای ساده‌سازی مساله، تنها دو نفر در نظر بگیریم و یکی را دهنده<sup>۳۶</sup> و دیگری را گیرنده<sup>۳۸</sup> لقب دهیم، آن‌گاه مساله از این قرار خواهد بود که دهنده می‌تواند تصمیم بگیرد با گیرنده

همکاری کند یا آن‌که از این امر سر باز زند. به اعتقاد تحلیلگران یکی از موثرترین عواملی که موجب می‌شود دهنده در مواردی که احتمال جبران و پاسخگویی متقابل از سوی گیرنده وجود ندارد، اقدام غیرخواهانه انجام دهد، آن است که تعامل میان این دو نفر به وسیله یک بخش از جامعه مشاهده می‌شود و این احتمال وجود دارد که این افراد، گزارش این نحوه تعامل را به دیگران اطلاع دهند. شهرت خوبی که از این طریق پدید می‌آید، به فرآیند تطور کمک می‌کند تا زمینه را برای پاسخگویی متقابل غیرمستقیم فراهم سازد.

فرآیند تطور، استراتژی‌هایی را که به تحکیم شهرت‌دهنده کمک می‌کنند مورد تشویق قرار می‌دهد و از آن‌ها حمایت می‌کند. مطالعات نظری و شواهد تجربی نشان می‌دهند کسانی که به دیگران (بخصوص ناآشنایان) کمک می‌کنند، شانس بیشتری دارند که از کمک دیگران (بخصوص ناآشنایان) برخوردار شوند. هر چند پاسخگویی متقابل غیرمستقیم در مقیاسی محدود، در میان حیوانات نیز به چشم می‌خورد، اما عالی‌ترین نمونه این نوع پدیدار در میان انسان‌ها دیده می‌شود. پاسخگویی غیرمستقیم، نیاز به

بر خورداری از ظرفیت‌های شناختی بسیاری دارد. ما نه تنها باید به کنش‌های خود توجه داشته باشیم، بلکه باید به صورت مستمر رفتارهای گروه‌ها و افراد دیگر را هم زیر نظر داشته باشیم. ابزار زبان که در زمینه انتقال اطلاعات نقش مهمی دارد، در عرصه پاسخگویی غیر مستقیم نقش مهمی ایفا می‌کند. پاسخگویی غیر مستقیم، زمینه‌ساز ظهور اخلاق و هنجارهای اجتماعی است، اما بر اساس مدل‌هایی که در این زمینه بسط یافته، پاسخگویی غیر مستقیم تنها هنگامی به رشد همکاری منجر می‌شود که احتمال  $q$ ، یعنی شهرت و اعتبار شخص از نسبت هزینه-فایده عمل غیرخواهانه بیشتر باشد:  $q > b/c$

نکته مهمی که باید برای پرهیز از سوءبرداشت، در سراسر این بحث مورد توجه قرار گیرد، آن است که ظرفیت‌های معنایی دو مفهوم کلیدی "هزینه-فایده" به مراتب فراتر از حد محدودیت بهره‌ها و زبان‌های مادی است.

#### د) پاسخگویی شبکه‌ای

در نظریه سنتی تطور، استدلال مربوط به گزینش طبیعی در مورد فرصت‌طلب‌ها که در قالب نمودار ۱ ارائه شد، بر این فرض مبتنی است که با جمعیتی کاملاً مخلوط از همکاران و فرصت‌طلب‌ها سروکار داریم. بر مبنای مدل سنتی، در این جمعیت‌ها احتمال تعامل هر فرد با هر فرد دیگر کاملاً یکسان است. اما جمعیت‌های واقعی این‌گونه نیستند و برخی افراد با برخی دیگر بیشتر تعامل دارند تا با دیگران. برای بررسی شرایط واقعی‌تر، از نظریه تطوری گراف<sup>۳۳</sup> استفاده می‌شود. این نظریه می‌گوید این نکته را توضیح دهد که چگونه ساختارهای فضایی و مکانی بر دینامیک تطوری و زیستومی تاثیر می‌گذارند.

در این مدل‌ها افراد در هر جمعیت رئوس شبکه‌ها را تشکیل می‌دهند و بازوها نشان می‌دهند که هر فرد با کدام افراد ارتباط دارد. در ساده‌ترین مدل، هر همکاری کننده هزینه‌ای می‌پردازد (C) و هر یک از همسایگان وی منفعتی می‌برند (b). فرصت‌طلب‌ها هیچ هزینه‌ای نمی‌پردازند و همسایگان‌شان هیچ منفعتی از آنان نمی‌برند. در شبکه‌ای که به این ترتیب شکل می‌گیرد، اگر همکاری کنندگان بتوانند خوشه‌های محلی متعددی به وجود آورند، در آن صورت "همکاری" به صورت وجه غالب رفتار شبکه ظهور می‌یابد. اما برای تحقق این امر، باید برای هر فرد نسبت

فایده به هزینه بیشتر از شمار متوسط همسایگان وی (k) باشد:  $b/c > k$

#### ه) گزینش گروهی

گزینش تنها بر روی افراد عمل نمی‌کند، بلکه تاثیر خود را بر روی گروه‌ها نیز آشکار می‌سازد. یک گروه از همکاران ممکن است از گروه فرصت‌طلب‌ها موفق‌تر باشند. تکثیر این قبیل گروه‌ها می‌تواند به تثبیت رویه "همکاری" در یک جمعیت متشکل از گروه‌ها بینجامد.

یک مدل ساده گزینش گروهی چنین است: هر جمعیت به مجموعه‌ای از گروه‌ها تقسیم می‌شود. همکاری کنندگان در هر گروه به دیگریانی که در آن در گروه عضو هستند، کمک می‌کنند. فرصت‌طلب‌ها چنین نمی‌کنند. افراد به میزان بهره‌ای که می‌برند، تولید مثل می‌کنند. فرزندان هر گروه به آن گروه اضافه می‌شوند. هنگامی که هر گروه به حجم معینی از افراد می‌رسد، به دو گروه مستقل تقسیم می‌شود. در این حالت یک گروه حذف می‌شود تا جمعیت ثابت بماند.

گزینش در دو تراز صورت می‌گیرد: در درون گروه و در میان گروه‌ها. برخی گروه‌ها سریع‌تر از گروه‌های دیگر رشد می‌کنند و بنابراین با تواتر بیشتری به دو بخش تقسیم می‌شوند، بخصوص گروه‌هایی که یکسره از همکاری کنندگان تشکیل یافته باشند نسبت به گروه‌هایی که همه اعضای آن‌ها فرصت‌طلب هستند، با سرعت به مراتب بیشتری رشد می‌کنند. در گروه‌های با جمعیت مخلوط از همکاری کنندگان و فرصت‌طلب‌ها، افراد فرصت‌طلب به اعتبار بهره‌مند شدن بیشتر از مزایا، سریع‌تر تکثیر می‌شوند. معنای این امر آن است که فرآیند گزینش در درون هر گروه، رشد فرصت‌طلب‌ها را بیشتر مورد حمایت قرار می‌دهد. این مدل متکی بر فرض "گزینش گروهی بر مبنای باروری"<sup>۳۴</sup> است. یک مدل بدیل دیگر در این زمینه بر فرض "گزینش گروهی بر مبنای زیست‌پذیری و ماندگاری"<sup>۳۵</sup> متکی است. در مدل دوم، احتمال حذف کامل گروه‌های صرفاً متشکل از همکاری کنندگان به مراتب کمتر است. اگر فرآیند گزینش را ضعیف فرض کنیم و احتمال حذف گروه‌ها را اندک در نظر بگیریم، در آن صورت اگر  $n$  حداکثر اندازه گروه باشد و  $m$  شمار گروه‌ها، آن‌گاه همکاری در حالتی واقع می‌شود که:  $b/c > 1 + (n/m)$

همه مدل‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، برای

توضیح پدیدار "همکاری" در جمعیت‌های واقعی از انواع ارگانیزم‌های زنده و بخصوص در میان انسان‌ها ارائه شده‌اند. اما توانایی همه این مدل‌ها برای توضیح این پدیدار یکسان نیست. محققان با استفاده از برخی معیارها، موفق شده‌اند مدل‌های ریاضی سنجش نتایج حاصله از هر یک از این مدل‌ها و تعیین میزان تاثیر مکانیزم‌های پنجگانه‌ای را که برای تبیین پدیدار همکاری پیشنهاد شد، ارائه دهند. تفصیل این مطلب را باید در جای دیگر دنبال کرد. اما در این میان، نکته مهمی که به ارتباط اخلاقی و سیاست ربط پیدا می‌کند، آن است که "همکاری" در ترازهای مختلف و در میان جمعیت‌های گوناگون ارگانیزم‌ها و بخصوص در میان آدمیان، یک واقعیت انکارناپذیر است. اهمیت این پدیدار در آن است که راه را برای "باز بودن و گشوده ماندن"<sup>۳۶</sup> فرآیند تطور، در همه ترازهای واقعیت هموار می‌کند. این جنبه موجب شده است پژوهشگران اصل سومی را به دو اصل اولیه فرآیند تطور، یعنی "گزینش" و "جهش" اضافه کنند. این اصل سوم که به اندازه دو اصل پیشین حائز اهمیت است، "همکاری طبیعی"<sup>۳۷</sup> نام دارد. این اصل پایه مستحکمی برای ظهور اصول اخلاقی در سپهر اخلاق و نیز فعال شدن ظرفیت‌های ادراکی متناسب با بصیرت‌های اخلاقی در کنشگرانی که به سپهر اخلاق دسترسی پیدا می‌کنند، فراهم می‌آورد.

#### ۴. درباره "سیستم‌های پیچیده"

نظریه "سیستم‌های پیچیده" که دو دهه بیشتر از عمر آن نمی‌گذرد، از تعامل میان فیزیک، ریاضیات، زیست‌شناسی، اقتصاد، مهندسی و علوم کامپیوتری پدید آمده است. مسبب تشویق پژوهشگران به تحقیق در این عرصه، علاوه بر پیشرفت‌های معرفتی و روش‌شناسانه در هر یک از عرصه‌های مذکور، توجه به این واقعیت بود که مدل‌های مهندسی و کمی رایج در دهه‌های پیش‌تر، برای درک واقعیت بیرونی از فرض‌های ساده‌کننده و تحویل‌گرایانه کم و بیش افراطی بهره گرفته بودند و تا حد زیادی جنبه‌های کل‌گرایانه واقعیات را مورد غفلت قرار داده بودند.<sup>۳۸</sup> به عنوان مثال، محققان به نام پارک<sup>۳۹</sup> به شیوه‌ای طنزگونه اصطلاح "گاوه‌های کروی"<sup>۴۰</sup> را به کار گرفت تا توضیح دهد وقتی مهندسان قرار است به عنوان مثال حجم و وزن گاوه‌های گوشتی یک مزرعه دامپروری را محاسبه کنند، ساده‌ترین و مناسب‌ترین مدل برای این منظور

استفاده از "گره" برای نمایش دادن هر یک از گاوهای مزرعه است.<sup>۴۷</sup> اما روشن است که "گره" تمثیل مناسبی برای بررسی بسیاری دیگر از وجوه و جنبه‌های گاوهای مزرعه نیست. توجه به ارتباط گسترده میان اجزای مختلف طبیعت دانشمندان را به این نکته رهنمون شد که برای دستیابی به فهم دقیق‌تر از واقعیت باید از مدل‌هایی استفاده کنند که در قیاس با مدل‌های رایج در دهه‌ها و سده‌های گذشته (یعنی از زمان ظهور علم جدید تاکنون)، شمار بیشتری از ارتباطات اجزاء و عناصر هستارهایی را که شناسایی‌شان مورد نظر است، در خود جای داده باشد.

هر چند اکنون پس از حدود دو دهه تحقیق درباره مدل‌های مختلفی که بتوانند سیستم‌های پیچیده را به بهترین وجه معرفی کنند، میان محققان بر سر تعریف دقیق این قبیل سیستم‌ها و تعریفی جامع و مانع از "پیچیدگی" توافق کامل وجود ندارد، اما این نکته مورد پذیرش است که در ترازهای زیرین - بنیاد از واقعیت، شباهت‌های فراوانی میان سیستم‌های پیچیده مختلف از نحوه تحول یهای بورس در بازار سهام تا چگونگی بسط معماری شبکه اینترنت و روابط اجزای بدن ارگانیزم‌های زنده و نظایر آن وجود دارد.

محققانی که در مورد سیستم‌های پیچیده پژوهش می‌کنند، کم و بیش بر سر اسناد مشخصه‌های ذیل به سیستم‌های پیچیده توافق دارند.

۱. غیر متجانس بودن سیستم از حیث اجزای درونی (حضور شماری از کنشگران یا اجزای خود مختار)؛
۲. توانایی کنشگران در انطباق دادن خود با شرایط تازه؛
۳. تعامل غیر خطی میان کنشگران؛
۴. ساختار علی شبکه مانند در درون سیستم (درجه به هم پیوستگی زیاد)؛
۵. ظهور ظرفیت‌های تازه برای سیستم در جریان تطور آن؛
۶. وابستگی به ظرف و زمینه؛
۷. باز بودن.

در مورد دو مولفه آخر، باید به اختصار توضیح داد که سیستم‌های پیچیده با ظرف و زمینه‌هایی که در آن قرار می‌گیرند، سیستم‌های بزرگ‌تری را به وجود می‌آورند. بنابراین ترسیم مرز سیستم برای تحلیل رفتار آن اهمیت پیدا می‌کند. مقصود از باز بودن سیستم نیز آن است که بخش‌های مختلف و غیر همگن سیستم بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. به عنوان مثال در سیستم بدن،

بخش‌های فیزیکی، شیمیایی، فیزیولوژیک و روانی همگی بر هم اثر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. برخی نویسندگان ایرانی و گاه برخی نویسندگان خارجی مفهوم "باز بودن" سیستم را با مفهوم دیگری با همین عنوان که از دیرباز در میان دانشمندان رواج داشته، اشتباه کرده‌اند و در نوشته‌های خود توصیف کاملاً نادرستی از "باز بودن" سیستم‌های پیچیده ارائه داده‌اند.

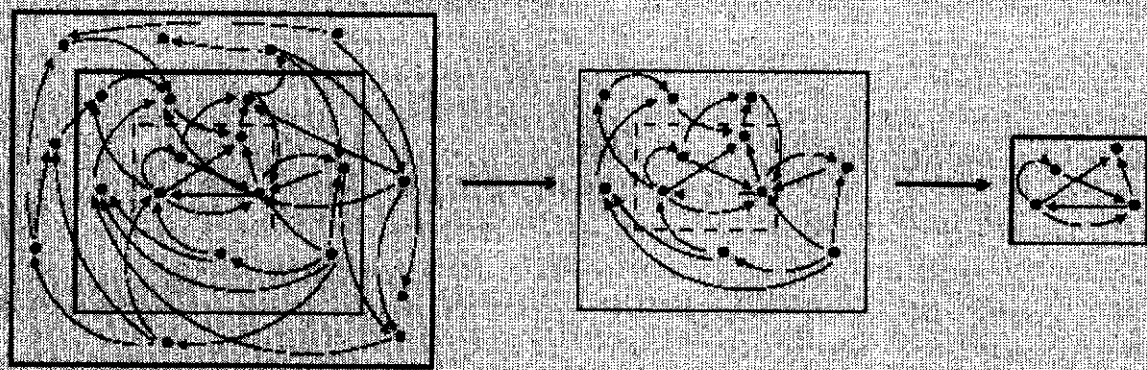
دانشمندان از دیرباز در مطالعات خود درباره جهان واقع، از مفهوم "سیستم باز" و "سیستم بسته" استفاده کرده‌اند. غرض آنان از "سیستم باز" جهان طبیعت با همه عواملی است که در آن دست‌اندرکارند. شمار این عوامل به بی‌نهایتی با درجه کاردینالیته<sup>۴۸</sup> بالا بالغ می‌شود. اما از آن‌جا که ظرفیت‌های ادراکی آدمی برای تعامل با بی‌نهایت عامل که به صورت همزمان و غیر همزمان سرگرم تأثیر گذاری هستند، آمادگی ندارد، محققان برای شناخت هر بخش از واقعیت از "سیستم‌های بسته" کمک می‌گیرند. سیستم‌های بسته عبارتند از بازسازی بخش‌هایی از واقعیت در شرایط آزمایشگاه. در این بازسازی کوشش می‌شود از میان شمار بی‌نهایت عوامل موثر در یک پدیدار خاص که مورد توجه دانشمندان است، تنها شمار معدودی مورد استفاده قرار گیرد. هدف دانشمندان در این حالت بررسی روابط موجود میان همین شمار معدود از عوامل در ایجاد پدیدار مورد نظر است. اما در همه سیستم‌های بسته یک فرض اساسی نیز در پس زمینه مورد پذیرش قرار دارد که از آن با عنوان "با شرط یکسان بودن دیگر عوامل"<sup>۴۹</sup> یاد می‌شود. مقصود از این فرض آن است که "سیستم بسته" چنان طراحی شده که سایر عواملی که در جهان طبیعت دست‌اندرکارند از آن حذف شده‌اند و تنها همان عامل معدودی که دانشمندان به بررسی رابطه آن‌ها علاقه‌مند هستند، در محیط آزمایشگاه فعالند.

اما در مورد سیستم‌های پیچیده چنان که اشاره شد، مقصود از "باز بودن" وجود شمار نامتناهی عوامل نیست، بلکه مقصود آن است که در قیاس با سیستم‌های غیر پیچیده‌ای که در گذشته و حال در مدل‌های مهندسی و علمی مورد استفاده بوده‌اند، در این سیستم‌ها شمار به مراتب بیشتری از عوامل به نحو همزمان در کارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. نمودار مقابل این نکته را به صورت تصویری نمایش می‌دهد. سیستم سمت چپ، نمونه‌ای از یک سیستم پیچیده با شمار

بسیار زیادی از عوامل است که به صورت همزمان بر هم تأثیر می‌گذارند. خود این سیستم، مدل ساده شده‌ای از جهان واقعی است که در آن بی‌نهایت عامل به صورت همزمان و غیر همزمان با یکدیگر تعامل می‌کنند. سیستمی که در میانه دیده می‌شود، نمونه‌ای از یک سیستم پیچیده است که شمار عوامل موثر در آن در حدی در نظر گرفته شده که بتوان رفتار سیستم را با استفاده از آن‌ها بررسی کرد. و بالاخره سیستمی که در سمت راست تصویر دیده می‌شود، نمونه‌ای از یک سیستم ساده شده است که در علوم و رشته‌های مهندسی کاربرد زیادی دارد. در این سیستم شمار عوامل موثر تا حد بسیار زیادی کاهش داده شده است، به همین اعتبار این سیستم تصویر بسیار ساده شده‌ای از واقعیت ارائه می‌دهد، اما دقیقاً به همین دلیل کارکردن با آن آسان‌تر است. نکته دیگری که باید در این نمودار مورد توجه قرار گیرد، آن است که همه سیستم‌هایی که در نمودار ترسیم شده‌اند، "سیستم‌های بسته" هستند، زیرا در قیاس با سیستم باز واقعی، یعنی جهان طبیعت، شمار عناصر موثر در آن‌ها نامتناهی نیست. در عین حال در مقایسه با سیستم سوم، دو سیستم اول و دوم را اصطلاحاً "سیستم باز" هم می‌نامند، چرا که شمار زیادی از عوامل را به صورت همزمان مورد بررسی قرار می‌دهند.

### ۵. نتیجه

در ابتدای مقاله به این نکته اشاره شد که قائلان به رئالیسم اخلاقی با تکیه بر استدلال‌های خردپسند، از واقعیت و عینیت اصول اخلاقی و سپهری که این اصول در آن ظهور می‌کنند، دفاع می‌کنند. بر مبنای مدل مورد توجه رئالیست‌های اخلاقی، سپهر اخلاقی همپای سپهر اجتماعی ظهور می‌کند و ظرفیت‌های آن به تدریج و با ازدیاد درجات پیچیدگی سیستم تعاملات اجتماعی، بیشتر و بیشتر آشکار می‌شوند. فهم کنشگران از این اصول و ظرفیت‌های ظهور یابنده نیز پیوسته افزایش می‌یابد (فهم کنشگران نیز به نوبه خود سیستمی پیچیده است و بنابراین از قوانین عمومی سیستم‌های پیچیده پیروی می‌کند). انباشت معرفت در میان کنشگران منجر به ظهور معرفت‌های مرتبه دوم و بالاتر می‌شود. دستیابی کنشگران به این قبیل معرفت‌های مرتبه دوم و بالاتر، به آنان کمک می‌کند با بصیرت بیشتری به طراحی و



زمینه‌سازی برای ظهور شرایطی بپردازند که امکان شناخت واقعیت را برای آنان افزایش می‌دهد و شرایط زیستی مطلوب‌تری برایشان فراهم می‌کند. توجه کنید که هر اندازه شناخت ما از واقعیت و جنبه‌های متنوع و غنی آن بیشتر باشد، امکان بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در واقعیت بیشتر برایمان فراهم خواهد بود. آنچه این روزها با عنوان کلی "آینده‌اندیشی" در سطوح مختلف در کشور مورد توجه قرار گرفته، نشانی از همین توجه مرتبه دومی به ظرفیت‌های موجود در حوزه واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی است. در آینده‌اندیشی کوشش بر آن است با بهره‌گیری از امکانات موجود و به کار انداختن مکانیزم‌های مناسب، وضع و حالی را که قرار است در آینده ظهور کند، چنان رقم بزنند که با دیدگاه‌های مطلوب، هم‌افقی بیشتری داشته باشد. نمونه‌های این قبیل فعالیت‌های آینده‌اندیشانه را می‌توان در عرصه‌های مختلف در قرن بیستم مشاهده کرد. یک نمونه در خور توجه که به بحث ما ارتباط دارد، مربوط به نهادی است موسوم به "تریون آلپ باخ"<sup>۵</sup> که در پایان دومین جنگ جهانی در دهکده آلپ باخ در مرز مشترک اتریش، ایتالیا و سوئیس به دست گروهی از برجسته‌ترین روشنفکران نودوست قرن بیستم تاسیس شد. غرض این گروه از تاسیس این نهاد آموزشی- فرهنگی آن بود که با ترویج آموزه‌های مناسب در میان کنشگران تاثیرگذار در جوامع اروپایی و غیر اروپایی، زمینه را برای ظهور فضایی صلح‌آمیز و مبتنی بر همکاری‌های بین‌المللی مساعد سازند و تا حد ممکن از بروز شرایطی که به وقوع جنگ گسترده دیگری در میان ملت‌ها منجر شود، جلوگیری کنند. از جمله مهم‌ترین جنبه‌هایی که به واسطه اهتمام

گروه‌هایی نظیر "تریون آلپ باخ" و بسیاری دیگر از اندیشوران نودوست و نیز در پرتو انباشت هر چه بیشتر معرفت از ظرفیت‌های متنوع واقعیت آشکار شد، این نکته است که در عرصه سیاست که ظاهراً بنسای کار بر حفظ منافع (در معنای محدود این اصطلاح) استوار است نیز میدانی فراخ برای نقش‌آفرینی اخلاق و ملاحظات اخلاقی وجود دارد. اما همه صاحب‌نظرانی که در این حوزه به فعالیت‌های نظری و عملی سرگرمند تاکید دارند برای وجدانی کردن این امر باید از مکانیزم‌های مختلف استفاده کرد. به عنوان نمونه سال گذشته در کنفرانسی که در آکسفورد بر پا شده بود، یکی از شرکت‌کنندگان درباره تغییرات نامطلوب آب و هوایی و نقشی که آموزه‌های دینی می‌توانند در کاستن از ابعاد خطر در این زمینه ایفا کنند، به موضوع مهمی اشاره کرد. او متذکر شد که از زمان رویداد درنک (۱۱ سپتامبر، شهروندان آمریکایی و اروپایی که با درک خطراتی که تروریسم می‌تواند برای آنان و بنیان‌های مورد علاقه‌شان به وجود آورد، آگاهانه و همدلانه به محدودیت‌هایی که از رهگذر موازین امنیتی بر آزادی‌های مدنی‌شان تحمیل شده، تن داده‌اند. به گفته آن محقق، در خصوص تغییرات نامطلوب آب و هوایی نیز برای تغییر رفتار کنشگران باید این نکته را برایشان وجدانی کرد که اتخاذ رویه‌های معقول‌تر و شیوه‌های زیستی پایدارتر، بهتر و بیشتر به آنان و ارزش‌هایی که به آن‌ها علاقه‌مندند و به بقای خود و نزدیکانشان کمک می‌کند. از آنچه گذشت، یک نتیجه بسیار مهم حاصل می‌شود و آن این است که در جهان مدرن و از رهگذر تعاملات گسترده و پیچیده‌تر شونده کنشگرانی که در عرصه تعاملات سیاسی حضور دارند- این عرصه فراخ‌ترین عرصه جهان

مدرن به شمار می‌رود و همه ساکنان سیاره را در خود جای می‌دهد- زمینه ظهور پدیده‌های تازه‌ای فراهم شده است که از آن با عنوان "سیاست اخلاقی" یاد می‌شود. سیاست اخلاقی یک واحد یکپارچه است که به مدد بسط ظرفیت‌ها در عرصه فعالیت‌های سیاسی، میان کنشگرانی ظهور یافته که از یک سو کم و بیش از سرمایه‌های سپهر اخلاقی بهره‌مند هستند و از سوی دیگر، تعاملات سیاسی را به کمک نهادها و از رهگذر آن‌ها ساماندهی می‌کنند. در بحث از رابطه میان اخلاق و سیاست برخی صاحب‌نظران به اشتباه از یک واحد تحلیلی که برای مشخص ساختن رابطه مفاهیم مجزا به کار می‌رود، یعنی "نسبت‌های چهارگانه" (تباين، این همانی، عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه) استفاده کرده‌اند، حال آن که چنان که توضیح دادیم، "اخلاق سیاسی" یک پدیده‌های تازه در درون سیستم‌های پیچیده از اجزای سیستم‌ها مطرح شد، این نکته بر پژوهشگرانی که در خصوص رابطه اخلاق و سیاست به تحقیق اشتغال دارند، روشن شده است که تغییر رویه‌های سیاسی در راستای عجین شدن هر چه بیشتر با ملاحظات اخلاقی، منوط به آن است که کنشگران سیاسی عمیقاً این نکته را درک کنند که آنچه در جهان مدرن "اخلاق" نامیده می‌شود، ابزار بسیار تاثیرگذاری است که می‌تواند بازده مطلوب فعالیت



سیاسی را بیش از پیش افزایش دهد همچنان که بی‌توجهی نسبت به آن می‌تواند در عرصه تعاملات سیاسی، نتایج بسیار نامطلوبی به بار آورد.

برنامه تحقیقاتی گسترده‌ای که از رهگذر این بصیرت تازه مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته، دارای دو جنبه اصلی است؛ یک جنبه به ارائه مدل‌ها و تفسیرهایی مناسب از اخلاق و نظریه‌های اخلاقی می‌پردازد، به گونه‌ای که مخاطبان مدرن، شناخت دقیق، صحیح و نقادانه‌ای از آموزه‌ها و نظریه‌های اخلاقی برسند و بتوانند در مقام کنشگران اخلاقی، با بهره‌گیری از بهترین شیوه به تصمیمات و قضاوت‌های اخلاقی خردپسند دست یابند. جنبه دوم، روشن ساختن این امر است که ملاحظات اخلاقی، وجهی اساسی از وجوه جهان جدید هستند و هر گونه بی‌اعتنایی و غفلت از آن‌ها در عرصه‌های گوناگون و بخصوص در عرصه سیاست که فراگیریشان از شئون جهان مدرن است، نتایج و تبعات خطرآفرین و نامطلوبی برای افراد و جوامع به بار می‌آورد.

#### پرسش‌ها و پاسخ‌ها

درباره نظر پوزیتیویست‌ها و فرقی که میان ریاضیات و علوم طبیعی قائل هستند، بعضی معتقدند چنین نیست. حتما در برابر قانون هم همین کار را می‌کنند، چون قانون هم یک مشت کد است؛ کدهایی که همبستگی درونی دارند. این‌ها همه اموری اعتباری هستند که عده‌ای آن‌ها را تهیه کرده‌اند و بعد شده است قانون. این امور اعتباری، همبستگی درونی<sup>۵۱</sup> دارند. آیا مرز منجزی بین اخلاق و قانون وجود دارد که شما به اعتبار آن اخلاق را از قبیل علوم طبیعی دانستید؟ مرز اخلاق و قانون چیست؟ به نظر می‌رسد مرز بین اخلاق و قانون بسیار است. حداکثر می‌توان گفت قانون، عقوبت سخت تری دارد.

پوزیتیویست‌ها همان طور که اشاره کردید، معتقدند اظهارات اخلاقی<sup>۵۲</sup> صرفاً واجد توان انتقال عواطف و احساسات ما به مخاطب هستند، اما محتوای اطلاع‌بخش ندارند و فاقد معنا<sup>۵۳</sup> هستند. از آن‌جا که این اظهارات اخلاقی با عواطف و احساسات سروکار دارند، ممکن است منجر به عمل هم بشوند، زیرا بخشی از وجود آدمی را تحریک می‌کنند که با اراده و عمل مرتبط است. اگر بگوییم "به فقرا کمک کن"، این اظهار<sup>۵۴</sup> معنایی ندارد، فقط حالتی در شما ایجاد می‌کند

که می‌تواند رقت قلب یا نوعی تأثر درونی باشد و به عمل بیرونی اجتماعی بینجامد. به این ترتیب به اعتقاد پوزیتیویست‌ها، اظهارات و بیان‌های اخلاقی می‌توانند از طریق ایجاد نوعی انگیزش درونی، بی‌آن‌که به انتقال معنی بپردازند، منجر به عمل شوند. از دیدگاه پوزیتیویست‌ها، در مورد اظهارات حقوقی نیز کم و بیش همین وضع برقرار است. توجه داشته باشیم که اظهارات حقوقی را که ناظر به باید و نباید هستند، نمی‌توان گزاره<sup>۵۵</sup> نامید. پوزیتیویست‌ها، همان‌گونه که به درستی توضیح دادید، معتقدند اظهارات حقوقی، سازوکارهایی زبانی هستند بر ساخته خود ما برای تمثیل امور عملی افراد. این اظهارات با گزاره‌های ریاضی تفاوت دارند، زیرا گزاره‌های ریاضی همان‌طور که توضیح داده شد، تحلیلی و واجد محتوای خبری همان‌گونه (نوتولوژیک) هستند. اظهارات حقوقی کم و بیش مشابه جملات و دستورالعمل‌هایی هستند که در کتابچه‌های راهنما<sup>۵۶</sup> در آزمایشگاه‌ها یا در فعالیت‌های مهندسی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این قبیل جملات، به قول ویتگنشتاین متقدم، صرفاً برای "ورزیدن" و عمل کردن و تسهیل امور عملی مورد استفاده قرار می‌گیرند نه برای خبر دادن. از دید پوزیتیویست‌ها که البته از ویتگنشتاین متقدم متأثر بودند، خبر دادن، یعنی اطلاع‌رسانی درباره واقعیت طبیعی. قراردادهای میان آدمیان، مانند قوانین، در زمره واقعیات طبیعی به شمار نمی‌آیند. این قراردادهای، در قالب جملات زبانی (خواه مکتوبه خواه شفاهی) انتقال می‌یابند و کارکردشان ایجاد نوعی انگیزش درونی و تشویق به عمل (یا نپهی از آن) است. اما این جملات "بی‌معنا" هستند، زیرا نمی‌توان آن‌ها را مورد تحقیق تجربی<sup>۵۷</sup> قرار داد.

در برابر پوزیتیویست‌ها، اخلاق گراهای رئالیست معتقدند اظهارات اخلاقی را می‌توان به گزاره‌هایی که مضمون شناختی دارند، یعنی گزاره‌های معرفت‌بخش تبدیل کرد؛ گزاره‌هایی که در مورد وجوهی از واقعیت به ما اطلاع می‌دهند. چگونه؟ همه اظهارات اخلاقی را می‌توان از یک منظر به دو دسته بسیار کلی تقسیم کرد: امور مطلق<sup>۵۸</sup> و امور شرطی.<sup>۵۹</sup> اولین دسته، ابناک کانت است و در نظام اخلاقی او ناظر به آن حقایق اخلاقی عام و کلی است که تخطی از آن‌ها جایز نیست. سایر نظام‌های اخلاقی که احیاناً رویکرد کانتی را تمام نمی‌دانند و شیوه پیشنهادی او برای

مستدل کردن مبنای اخلاق را تا اندازه‌ای محدودیت‌آفرین تلقی می‌کنند، اظهارات اخلاقی را عموماً از دسته دوم به شمار می‌آورند. این اظهارات هر چند جنبه تجویزی دارند، با یک تعبیه منطقی به گزاره‌هایی حاوی محتوای خبری تبدیل می‌شوند. به عنوان مثال، اظهار "برای رفع شکاف طبقاتی به فقرا کمک کن" را در نظر بگیرید. این اظهار را می‌توان به شیوه ذیل به یک گزاره بدل کرد:

در شرایط C، انجام فعل A، منجر به تحقق هدف O می‌شود.

۱. Given C, then

۲. If O, then A ( $O \rightarrow A$ ).

۱ فضای ممکن را معرفی می‌کند که در آن، فعل مورد اشاره (مثلاً کمک به فقرا) هدف مورد نظر (رفع شکاف طبقاتی) را محقق می‌کند. چون ۲ یک قضیه شرطیه است، اظهار اولیه را "امر شرطی" می‌نامند.

از دیدگاه رئالیست‌های اخلاقی، همه اظهارات اخلاقی ناظر به هستارهایی است که در سپهر اخلاقی موجودند. سپهر اخلاقی بخشی از جهان ۳ (به تعبیر پوپر) است. سپهر اخلاقی در عین حال جایگاه اصول اخلاقی نیز هست. این اصول، سلسله‌مراتبی را تشکیل می‌دهند که در راس آن‌ها، کلی‌ترین اصول جای دارند. همه اصول مرتبه پایین، با تمهینات مناسب از این اصول کلی استنتاج می‌شوند. این امر شبیه همان رویه‌ای است که در سیستم‌های آکسیوماتیزه اعمال می‌شود.

به اعتقاد رئالیست‌های اخلاقی، هر کنشگر اخلاقی در هر وضع و حال اخلاقی، یعنی در اوضاع و احوالی که باید در آن قضاوت اخلاقی انجام دهد یا به فعلی مبنی بر ملاحظات اخلاقی مباردت ورزد، با استفاده از این اصول اخلاقی و سنسجس وزن هر یک از آن‌ها در آن موقعیت خاص، به تصمیمی دست می‌یابد که مبتنی بر این اصول است. اهمیت این رویه در آن است که تصمیم‌کنشگر بر مبنایی کاملاً عینی اتخاذ می‌شود و دیگر کنشگران اخلاقی می‌توانند آن را مورد سنسجس و ارزیابی قرار دهند و صحیح و ناصحیح بودن آن را مشخص سازند. هم قضاوتی که کنشگر اصلی به آن دست یافته و هم ارزیابی‌های ناقدان، همگی برهان بنیاد هستند و بر مبنای شواهد و بینات و اطلاعات موجود و ارتباط آن‌ها با اصول اخلاقی مورد سنسجس قرار می‌گیرند. تفصیل این رویکرد را

باید در مقالات دیگری که نگاشته‌ام، دنبال کنید.<sup>۶۰</sup> قابلیت ارزیابی عینی اظهارات اخلاقی به این معنی است که آن‌ها واجد محتوای عینی هستند. یعنی این اظهارات، بر خلاف آنچه پوزیتیویست‌ها قائلند، فاقد معنا نیستند. این امر امکان ارزیابی کنش اخلاقی کنشگران مختلف و تصمیمات اخلاقی آنان را فراهم می‌سازد.

در مورد مدل شبکه‌ای که در ارتباط با دیدگاه اخلاقی مورد قبول خود توضیح دادید، چند پرسش مطرح است. اولاً نمی‌توان مدعی بود عناصر یا عوامل حاضر در یک شبکه یا یک موقعیت، یا مطلقاً اهل همکاری<sup>۶۱</sup> هستند یا فرصت طلب و سوءاستفاده‌کننده و سرباز زنده از همکاری.<sup>۶۲</sup> ملاک تشخیص این‌که چه عنصری همکاری است و چه عنصری سرباز زنده از همکاری چیست؟ قطعاً نمی‌توان این ملاک را به خود عناصر داخلی شبکه واگذار کرد، چون هر عنصری در شبکه مدعی است منفعت مجموعه را افزایش می‌دهد؛ هیچ‌کس نمی‌گوید من در کار اخلاخ در سیستم هستم. پس با چه معیاری باید تشخیص داد که عناصر شرور کدامند؟ فرض کنید به یک نظم اکثریتی می‌رسیم؛ اگر اکثریت گفتند یک عنصر شرور است یا مجموعه‌ای از عناصر شرور هستند، باید نظرشان را بپذیریم. طبیعتاً چون در این مدل اصل بر آن است که هر قدر میزان همکاری‌ها بالاتر باشد، منفعت هم بیشتر می‌شود، پس حذف عناصر شرور و کنار گذاشتن آن‌ها به هدف نهایی شبکه که افزایش منفعت است، کمک می‌کند. اگر در این شرایط چنین منطقی حاکم شود، آن‌گاه ظاهر امر با آن اصل پذیرفته شده (حداقل در بین کنشگران سیاسی) در خصوص احترام به حقوق اقلیت در تعارض است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد در این‌جا نوعی پارادوکس وجود دارد. از یک سو اکثریت هر جامعه‌ای می‌تواند ادعا کند برای آن که منفعت جامعه را بالا ببرد، عناصر شرور را که طبعاً در اقلیت هستند، از جامعه حذف می‌کند، یعنی به آن‌ها اجازه کنشگری نمی‌دهد تا نتوانند به سیستم ضرر و زیان برسانند. از سوی دیگر، این دعوی به ظاهر موجه می‌تواند زمینه‌ساز حذف اقلیت‌های قانونی جامعه به دست اکثریت حاکم شود. با رویکرد شما

### چگونه می‌توان این تعارض را از میان برداشت؟

تناقضی که به آن اشاره می‌کنید، ظاهراً محصول نوعی برداشت ناتمام از مدل پیشنهادی است. در توضیحات خود متذکر شدم که در یک فرآیند تطوری، همکاری<sup>۶۳</sup> و سرباز زندگان از همکاری<sup>۶۴</sup> به نحو خودجوش از درون سیستم ظاهر می‌شوند نه آن‌که کسی آن‌ها را از بیرون یا از بالا، انتخاب یا حذف کند. سخن بر سر این است که بر مبنای دیدگاه‌های قدیمی‌تر درباره‌ی تطور، سیستم به نحوی اجتناب‌ناپذیر در جهت حرکت می‌کرد که در آن، شمار سرباز زندگان از همکاری<sup>۶۵</sup> از شمار همکاریان<sup>۶۶</sup> بالاتر می‌رفت و در نتیجه شرایط مجموعه دشوارتر می‌شد. توضیحی که تا این‌جا داده شد، به اصطلاح فلسفه یک توضیح مرتبه اولی است. اما می‌توان از یک منظر مرتبه دومی نیز درباره‌ی این موقعیت حکم صادر کرد. این حکم نوعی تجویز به شمار می‌رود نه توصیف صرف. در این تراز، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چگونه باید امکان بقا و رشد سیستم را بهینه کرد؟ در پاسخ به این پرسش، تجویزهایی ارائه شده است. موثر بودن این تجویزها در گرو عوامل مختلفی است. از دیدگاه معرفت‌شناسانه، هر چه میزان آگاهی‌های مرتبه اولی و مرتبه دومی و نیز اطلاعات بین‌رشته‌ای تجویزکنندگان بیشتر باشد شانس دستیابی به موفقیت هم بیشتر است. به عنوان نمونه کنشگران در جهان مدرن دریافته‌اند که هر چه ظرفیت‌های مثبت بیشتری در درون سیستم کشف و فعال شود، رشد بهینه سیستم به نحو مطلوب‌تری صورت می‌گیرد. در یکی دو قرن اخیر، دو ابزار موثر برای تحقق این هدف بسط یافته است: گفت‌وگو و دموکراسی.

این دو ابزار هر دو مدیون این درک مرتبه دومی هستند که چون هر انسانی "جهانی است بنشسته در گوشه‌ای"، چند صدایی و پلورالیسم و راه را برای سخن گفتن دیگری و گفت‌وگو با او هموار کردن و اجازه دادن به دیگری برای ارائه اندیشه‌ها و تجربه‌هایش در حیطه عمومی، همگی منجر به آن می‌شوند که ظرفیت‌های ادراکی - معرفتی کل سیستم افزایش یابد. اما بکارگیری ابزار که نوعی عمل است، با تجویز و اعمال اراده همراه است و با اخلاقیات ارتباطی وثیق پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، در خصوص پارادوکس مورد اشاره شما، اکثریت در هر جامعه‌ای می‌تواند به بهانه‌های مختلف اقلیت را سرکوب کند، اما

نمی‌تواند از بهانه مدل تطوری پیشنهادی استفاده کند، زیرا در آن مدل، در یک تراز، تنها توصیف شرایط تطور سیستم مطرح نظر است. در تراز تجویز، انتخاب کنشگر با ظرفیت‌های اخلاقی همراه می‌شود. در این حال اگر کنشگر به نحو آگاهانه تصمیم بگیرد اقلیت را از میان بردارد، آموزه‌های حاصل از مدل و یافته‌های دیگر، بیش از این نمی‌گویند که این اقدام شبیه "بر سر شاخ نشستن و بن بریدن است"، زیرا نهی کردن زیستبوم از تنوع، در نهایت به نابودی زیستبوم منجر می‌شود. اما اگر کنشگری آگاهانه بر این یافته‌ها چشم بست و عامدانه درصد اعمال رویه‌ای غیر اخلاقی برآمد، با فرض توانا بودن وی بر عمل، تا زمانی که تبعات مورد اشاره دامگیرش نشود، نمی‌توان راه الزام دیگری برای منصرف کردن او، مورد استفاده قرار داد. به همین اعتبار است که در تاریخ بشر، با انواع نمونه‌های ظلم ظالم روبرو می‌شویم.

برداشت من از بحث شما این است که اخلاق‌گرایان رالیست بیشتر به نتیجه فعل نظر دارند. از این زاویه می‌خواستم چند گزاره‌ای را که شما به آن‌ها اشاره کردید، کنار هم قرار دهم و یک پرسش مطرح کنم. شما فرمودید گزاره‌های ارزشی گزاره‌هایی هستند با این مضمون که افراد به اعتبار آن‌ها در قبال دیگران احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند یا مکلف می‌شوند به انجام یک سلسله کارهای غیرخواهانه. در جای دیگری درباره‌ی ارتباط بین اخلاق و سیاست گفتید اگر حکومتی یا سیاستمدارانی بتوانند افراد را راضی کنند که فعلی انجام دهند، آن اقدام یک اقدام اخلاقی است. من هم مثل پرسش‌کننده قبلی احساس می‌کنم در برخی موارد از این نکات، نتایج متناقض حاصل می‌شود. یعنی اگر سیاستمدارانی بتوانند دیگران را به انجام کاری قانع کنند و آن کار اخلاقی باشد و اتفاقاً انجام آن به ضرر آن جامعه تمام شود، مثل اتفاقی که در آلمان زمان هیتلر افتاد، مردم به سیاستمداری اقبال نشان دادند، ولی اتفاقی که افتاد عملاً به ضرر مردم تمام شد، هنگامی که از نگاه تاریخی این ماجرا را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم این ماجرا کاملاً

**غیر اخلاقی بوده است. به طور مشخص تعریف ما از اخلاق چیست؟ آیا هر چیزی را که فکر می‌کنم اخلاقی است، می‌توانم به عموم سرایت دهم و آنان را قانع کنم که آن عمل اخلاقی را انجام دهند یا نه؟**

بر مبنای مدل رئالیستی-پلورالیستی که به اجمال برایتان توضیح دادم، فعل اخلاقی فعلی است که به عنوان نتیجه از دل اصول اخلاقی استنتاج شده باشد. اصول اخلاقی نیز یک سلسله‌مراتب را تشکیل می‌دهند که در نهایت به عام‌ترین اصول ختم می‌شود. تصمیمات اخلاقی بر یک مبنای رئالیستی به هیچ روی دلخواهانه<sup>۶۴</sup> شخصی و فرد-محور یا ذهنی<sup>۶۵</sup> یا نسبی‌گرایانه<sup>۶۶</sup> نیستند. رئالیست‌های اخلاقی ابتدا این نکته را مستدلاً محرز می‌کنند که رویکرد رئالیستی-پلورالیستی به اخلاق، تبیین بهتری از رویکردهای تک اصلی یا رویکردهای فاقد اصل و مصداق-محور است. در گام دوم، رئالیست‌های قائل به کثرت اصول

کلیت کمتر که مشابه قوانین پدیدارشناسانه‌اند) عینی هستند و قوانین "استنتاج" نیز عام و در دسترس همگان است، نتایج حاصله، یعنی قضاوت‌ها و تصمیمات اخلاقی نیز در دسترس همگان و به این معنی عینی‌اند. به این ترتیب از دیدگاه رئالیست‌ها، امر اخلاقی آن چیزی نیست که خوش داشت یا سلیقه من به آن رای دهد، بلکه قضاوت و تصمیمی است که در حیطه عمومی از سوی ناظران مختلف به عنوان "استنتاج معتبر" از اصول اخلاقی مورد پذیرش قرار گیرد. البته توجه دارید که در وضع و حال خاص اخلاقی، ترکیب خاصی از اصول و شرایط اولیه و حدی، به نتیجه یا تصمیم خاصی منتهی می‌شود که برای وضع و حال آن گزینه اخلاقی، بهینه به شمار می‌آید.

**فقها در احکام فقهی تفکیکی دارند و از احکام وضعی و تکلیفی صحبت می‌کنند. این تفکیک تقریباً در قوانین در یک نظام حقوقی بازتاب دارد. قوانینی هستند که**

می‌توان گفت تکنولوژی مجموعه همه برساخته‌هایی است که به نیازهای غیر معرفتی آدمی پاسخ می‌گویند. علم دانش یا معرفت، مجموعه همه گزاره‌هایی است که در تلاش برای فهم واقعیتی که مستقل از ذهن و زبان و قراردادهای میان آدمیان فرض می‌شود، برساخته شده است. این نکته حتی در مورد علوم انسانی و اجتماعی که با عالم برساخته‌های بشری سروکار دارند نیز صادق است. اما تفصیل مطلب را باید در مقالات دیگر دنبال کرد. نکته مهم دیگر آن است که حتی آن دسته از تکنولوژی‌هایی که به صورت مقدمه واجب در خدمت بسط توانایی‌های معرفتی قرار می‌گیرند، خود معرفت‌بخش نیستند. مثلاً رایانه یا قلم یا کتاب، مستقیماً معرفت‌بخش نیستند. این ابزارها به پردازش و انتقال و انبار کردن داده‌ها و اطلاعات کمک می‌کنند. داده‌ها و اطلاعات را نباید با معرفت یکسان پنداشت. با این توضیحات اجمالی می‌توان دریافت

**از دیدگاه رئالیست‌ها، امر اخلاقی آن چیزی نیست که خوش داشت یا سلیقه من به آن رای دهد، بلکه قضاوت و تصمیمی است که در حیطه عمومی از سوی ناظران مختلف به عنوان استنتاج معتبر از اصول اخلاقی مورد پذیرش قرار گیرد**

اخلاقی توضیح می‌دهند که آدمیان به اعتبار آن که انسانند و از یک سرشت مشترک (که نشانه‌های آن را می‌توان در اموری نظیر توانایی تفکر مرتبه دومی و بالاتر، توانایی نقادی، توانایی درک و کاربرد آموزه‌های اخلاقی، توانایی وضع موازین هنجاری و...) برخوردارند، در شماری از اصول عام اخلاقی با یکدیگر اشتراک دارند. این اصول، از دیدگاه رئالیست‌ها اصولی عینی و واقعی‌اند که در سپهر عینی ارزش‌های اخلاقی جای دارند و کنشگران اخلاقی به مدد تجربه‌های اخلاقی می‌توانند به تدریج، به درک ظرفیت‌های هر چه بیشتر آن‌ها نائل شوند، درست همان گونه که این کنشگران با تجربه‌های بیرونی به درک ظرفیت‌های بیشتری از قوانین طبیعت (خواه قوانین بنیادی، خواه قوانین پدیدارشناسانه) دست یابند. در گام چهارم، رئالیست‌های اخلاقی توضیح می‌دهند هر تصمیم کنشگر اخلاقی، باید از اصول اخلاقی قابل استنتاج باشد. از آن‌جا که اصول اخلاقی (خواه اصول عام و خواه اصول با درجه

می‌گویند قتل چنین و چنان است یا موارد دیگر. شما گفتید که گزاره‌های حقوقی، اگر بتوانیم واژه گزاره را برای مواد حقوقی به کار ببریم، از سنخ برساخته‌های اجتماعی هستند. متذکر شدید که این برساخته‌ها در زمره تکنولوژی‌ها قرار دارند. سوال این است که آیا احکام وضعی و تکلیفی از سنخ برساخته‌های اجتماعی و در زمره تکنولوژی‌ها هستند؟ مثلاً آیا گزاره حقوقی ای که می‌گوید مثلاً قتل این است، یعنی قراردادی را وضع می‌کند، از سنخ تکنولوژی است؟ در این که تعاریف و امور وضعی همگی در زمره برساخته‌های اجتماعی هستند، تردیدی وجود ندارد. در طبیعت و پیش از پیدایش انسان، هیچ یک از این برساخته‌ها وجود نداشته‌اند. در مقالات دیگری به تفصیل در خصوص علم و تکنولوژی و برساخته‌های اجتماعی توضیح داده‌ام و مناسب است برای آشنایی دقیق‌تر با موضوع، به آن مقالات مراجعه کنید.<sup>۶۶</sup> به اجمال

جمالی که در حقوق یا فقه به کار می‌روند (از هر سنخ که باشند)، برساخته‌هایی در خدمت رفع نیازهای غیر معرفتی فرد یا جمع هستند. در بحثی که درباره پوزیتیویست‌های منطقی مطرح کردید، متذکر شدید ملاک آن‌ها برای صحت و سقم گزاره‌ها معناداری است و بعد اشاره کردید یک سلسله از گزاره‌ها، گزاره‌های معرفت‌بخش‌اند. یادآور شدید از دیدگاه رئالیست‌ها و نه پوزیتیویست‌ها، اظهارات اخلاقی از این سنخ به شمار می‌آیند یا به این سنخ قابل تحویلند. تصور می‌کنم پوزیتیویسم به همان دلیل که تاکیدش روی معنابخشی است، سعی می‌کند همه چیز را به صورت روابط در آورد. در عین حال به شیوه شما که نظر می‌کنیم، می‌بینیم شما هم برای این که نشان دهید گزاره‌های اخلاقی معرفت‌بخش‌اند، دست به دامن روابط می‌شوید و به یک معنا باز در داخل پارادایم پوزیتیویسم بحث می‌کنید. به این ترتیب برای من روشن نیست بحث خود شما تا

چه اندازه بیرون از پارادایم پوزیتیویستی جریان دارد.

نکته دیگر، بحثی است که در مورد اظهارات حقوقی کردید و این که حقوق را از جنس تکنولوژی دانستید و معطوف به نیاز نوربرت الیاس، یک جامعه‌شناس سرشناس است و تا آن جا که می‌دانم، جدی‌ترین بحثش اتفاقاً این است که اخلاق هم کاملاً بسته شرایط زمانی، ظرف و زمینه<sup>۶۶</sup> و نیساز وابسته است. او در این خصوص مفهوم خویشتن‌داری و نظایر آن را طرح می‌کند.

نکته دیگر آن که، وقتی مفهوم تطور را توضیح دادید، من خواه ناخواه به یاد دورکیم افتادم. به نظر می‌آید در آن زمان هم مفهوم همکاری و بحث همکاری، مسأله‌ای جدی بوده است. او به یک معنا می‌خواست به این پرسش پاسخ بدهد که مسأله همکاری چه می‌شود؟ او می‌گوید جامعه از یک سورفته رفته تمیزه

و نظریات خردتر و با برد متوسط و پایین‌تر عرضه کرد. بحثی که شما مطرح می‌کنید، یک بحث به اصطلاح کلان و یونیورسال است. اما اگر این حرف آقای دکتر اباضی را بپذیریم که می‌گویند هر فلسفه‌ای برآمده از یک سبک زندگی است، اما متناسب با آن تنوعی جامعه‌شناختی پهن دامنه‌ای ندیدیم، چرا؟ خرده نگیرید که اگر می‌دیدید، باید می‌پرسیدید چرا.

تمام بحث شما درباره تصور و آن مدل شبکه‌ای، بازمی‌گردد به مدل دو زندانی و معضلی که با آن مواجهند. در آن مدل بحث بر سر همکاری بود. پرسشی که پیش می‌آید، این است که همکاری یا کی؟ در آن مدل یک طرف زندان بان است که می‌گوید اگر همکاری کنید، چنین و چنان می‌شود. در این جا همکاری با چه کسی است؟ کی به کی سود می‌رساند؟ و اگر در آن شرایط شما بحث همکاری

یعنی علاوه بر دو ملاک شناخته شده صلق و کذب، مطرح ساختند. ملاک معناداری برای تمییز گزاره‌های علمی از غیر علمی مطرح شد. در حالی که برای پوزیتیویست‌ها به اعتبار آن که همه امور را به ساخت‌های زبانی بازمی‌گرداندند، صلق و کذب بحثی درون سیستمی بود. برای تفصیل بیشتر در این خصوص بنگرید به مقاله من با عنوان «کارنپ و فلسفه تحلیلی» در

کتاب فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها، طرح نو، ۱۳۸۴. در خصوص استفاده از روابط منطقی، توجه دارید که صرف استفاده از روابط صوری و منطقی به معنای ورود به پارادایم پوزیتیویستی نیست. مدل‌های صوری، ابزارهای هستند برای انتقال دقیق‌تر معانی رئالیست‌ها و غیررئالیست‌ها به یک اندازه در کاربرد این ابزار از آزادی عمل برخوردارند و این بهره‌گیری منجر به لغزیدنشان به اردوگاه مقابل نمی‌شود.

در مورد محدود به ظرف و زمینه بودن تعدادی (و نه همه) از گزاره‌های اخلاقی، باز هم توجه کنید که صرف وابستگی به ظرف و زمینه، به تنهایی برای آن که برساخته‌ای به تکنولوژی بدل شود، کفایت نمی‌کند. گزاره‌های بیانگر قوانین پدیدارشناسانه در علوم، به ظرف و زمینه متکی هستند اما شان واقع‌نمایی دارند، زیرا از قوانین بنیادی «استنتاج» می‌شوند. در مورد گزاره‌های خاص اخلاقی نیز همین وضع برقرار است. تفصیل ماجرا را در مقاله‌ای که تحت

می‌شود و از طرف دیگر پیچیده‌تر می‌شود و اجزای آن به هم وابسته‌تر می‌شوند. دورکیم در این جا بحث همبستگی از گانیک را مطرح می‌کند. حالا پرسش این است که این مدل که آن را به عنوان مدلی شبکه‌ای مطرح کرده‌اید، با بحث دورکیم چه نسبتی دارد و می‌توان بین این مدل شبکه‌ای و آن تعبیر جامعه‌شناختی که دورکیم از مفهوم همکاری داشت، پلی ایجاد کرد؟ به هر حال اگر به واقعیت جامعه نگاه کنید، در قرنی که گذشته، هم با فردگرایی<sup>۶۷</sup> مواجه بوده‌ایم و هم با خودخواهی.

یک نکته جامعه‌شناختی دیگر این است که دورانی که بحث تطورگرایی در آن مطرح شد و دورکیم نظریه خود را ارائه داد، در واقع دورانی بود که جامعه‌شناسی، تنوعی‌های کلان و پهن دامنه ارائه می‌کرد. اما بعد شاهد آن بودیم که جامعه‌شناسی تا حدی فروتن شد

با زندان بان را طرح کنید،

می‌رسیم به همان

مثال پلیس آلمان

که آیا مجاز بوده

شکستجه کند یا خیر؟

سعی می‌کنم به

پرسش‌های چندگانه شما

به اختصار اما در حدی که

برای روشن شدن موضوع

کفایت کند پاسخ دهم. درباره

ملاک معناداری، توجه داشته

باشید که پوزیتیویست‌ها این

ملاک را نه آن‌چنان که شما مطرح

ساختید، برای تعیین صحت و سقم (یا

به تعبیر دقیق‌تر صلق و کذب) گزاره‌ها،

بلکه به عنوان یک ملاک مستقل و ثالثه

عنوان "سیستم‌های باز و سیستم‌های بسته" نوشته‌ام و در یکی از پانوشت‌ها به آن اشاره شده، جستجو کنید.

به جز دورکیم، شمار دیگری از متفکران کوشیدند روابط اجتماعی را با تکیه بر روابط میان کل و جزء توضیح دهند. اما مدلی که در بحث من مورد استفاده قرار گرفت، محصول تحولات معرفت‌شناسانه عمیقی است که طی چند دهه اخیر، یعنی چندین دهه بعد از درگذشت دورکیم، در خصوص سیستم‌های پیچیده از یک‌سو و فرآیند تطور از سوی دیگر حاصل شده است. این تحولات البته بر یکدیگر اثر برهم‌افزا داشته‌اند، اما تصویری که از نتیجه آن‌ها حاصل شده، از حیث ظرفیت‌های معنایی و مفهومی به مراتب دقیق‌تر و جامع‌تر و پربارتر از مدلی است که دورکیم و متفکران قبل از دهه ۱۹۸۰ به این‌سو، پیشنهاد کرده‌اند. آنچه درباره متواضع‌تر شدن جامعه‌شناسی گفتید، در مورد همه علوم

ندارد. متواضع‌تر شدن علوم جدید به این معنی است که دانشمندان در هر حوزه‌ای، خواه علوم فیزیکی، خواه علوم زیستی و خواه علوم اجتماعی و انسانی، دریافته‌اند آنچه به عنوان تصویرهایی از واقعیات فیزیکی، زیستی یا اجتماعی ارائه می‌دهند، فرض‌های خطاپذیر ذهن خودشان بوده و نه تصویر طابق‌انعل بالنعلم واقعیت. اما پذیرش این نکته اساسی معرفت‌شناسانه، باعث نشده که دانشمندان دست از تلاش برای درک نظم‌های کلی‌تر و جزئی‌تر بر ندارند. نظم‌ها و قوانین کلی‌تر در قالب فرضیه‌ها و نظریه‌های پهن دامنه ارائه می‌شوند و نظم‌های جزئی‌تر در قالب فرضیه‌ها و نظریه‌هایی با دامنه‌های محدودتر.

در مدل دو زندانی، بحث اصلی بر سر گزینش عقلانی بهترین گزینه از میان شماری از گزینه‌هاست. هر چه مفروضات بیشتری را در مدل درج کنید، تنوع فضای معنایی گزینه‌ها افزایش می‌یابد و ملاحظات بیشتری در قبول یا رد هر یک لحاظ می‌شود. به عنوان مثال، اگر تنها ملاحظه دو زندانی "بقا" باشد، روند ارزیابی موقعیت از جانب آن دو با شرایطی که در آن

از دو زندانی به اخلاقیات پراگماتیستی متمایل باشد و دیگری به حوزه اخلاق کانتی، گزینه‌هایی که برایشان برجستگی پیدا می‌کند، متفاوت خواهد بود. موقعیت دو زندانی با نکاتی که توضیح دادم، می‌تواند برای هر زندانی در هر کجا که باشد، تکرار شود. به عبارت دیگر، معضل بزنگاه‌های تصمیم‌گیری با توجه به پیشنهادهایی که به اشخاص داده می‌شود، یک معضل عام و کلی است.

به نظر می‌رسد میان دو بخش از نکاتی که مطرح ساختید، نوعی ناهماهنگی برقرار است. از یک سو اساساً انتخاب مدل تکاملی برای توضیح و برای پل زدن بین سیاست و اخلاق، خواه ناخواه فرض بقا را به عنوان یک امر جدی لحاظ می‌کند. منظور این است که آرگانیسم‌ها برای بقا در فرآیند تکامل، دست به گزینش می‌زنند یا گزیده می‌شوند. به این ترتیب بقایا<sup>۷</sup> برای آرگانیسم و برای فرآیند تطور، به یک مولفه بسیار مهم و یک هدف بدل می‌شود. از طرف

دیگر، شما در اوایل سخن‌تان در نقد نظریه مبتنی بر سودگرایی، توضیح دادید که این نظریه منتخب شما نیست. فکر می‌کنم بین این دو بخش نوعی ناسازگاری یا ناهماهنگی به چشم می‌خورد. از یک طرف شما از یک استدلال مبتنی بر بقا و مبتنی بر سود یا اهم سود که همان بقا و حفظ حیات باشد، کمک می‌گیرید، از طرف دیگر روش استدلال اخلاقی مبتنی بر سود را نمی‌پذیرید. این تعارض را چگونه مرتفع می‌کنید؟

تعارض مورد اشاره شما، محصول نوع تفسیر خاص شما از داده‌ها و اطلاعاتی است که در مورد فرآیند تطور گرد آمده است. تفسیر سودانگاران (به معنای utilitarianism) از فرآیند تطور، تنها یک تفسیر از میان انواع پرشماری از تفاسیر ممکن است. به عنوان مثال، هربرت اسپنسر فرآیند تطور را نه سودانگاران که به منزله موقعیتی یکسره خونین و خشن<sup>۸</sup> تلقی می‌کرد. ریچارد داوکین<sup>۹</sup>،

ملاحظات اخلاقی نیز مطمح نظرشان است. تفاوت خواهد داشت. از این گذشته، بسته به این که هر یک از دو زندانی به کدام نظام اخلاقی پایبند باشند، باز هم نحوه استدلال و ارزیابی‌شان از موقعیت فرق خواهد کرد. برای نمونه اگر یکی

صادق است، اما متواضع‌تر شدن علوم، ارتباطی با پهن‌دامنه بودن یا قلمرو محدود داشتن تئوری‌ها

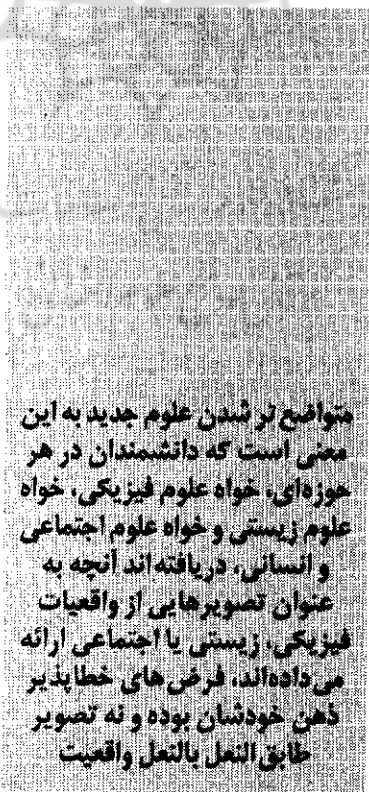
قائلان به رتبه‌بندی اخلاقی با تکیه بر استدلال‌های خردپسند، از واقعیت‌محوریت اصول اخلاقی و سیاست‌محوریت که این اصول می‌تواند ظهور می‌کنند، منع می‌کنند

زیست‌شناس معاصر انگلیسی که دیدگاه‌هایش در مخالفت با تلقی‌های رسمی از ادیان از شهرت زیادی برخوردار شده، فرآیند تطور را به گونه‌ای پراگماتیستی تفسیر می‌کرد. از نظر او همه ارگانیسم‌ها، حتی در تراز ژن‌ها، خودخواهند و به غیر، توجهی ندارند. روشن است که انتخاب هر یک از این تفاسیر می‌تواند بر جهت‌گیری برنامه‌های تحقیقاتی - علمی تاثیر بگذارد. از این رو فیلسوفان علم کوشیده‌اند با ارائه معیارهای دقیق در مواردی که تفسیرها و تبیین‌های رقیب برای توضیح مجموعه معینی از داده‌های تجربی موجودند، راه را برای گزینش مناسب‌ترین تبیین هموار کنند. از جمله ملاک‌هایی که فیلسوفان علم در این زمینه پیشنهاد می‌کنند، غنای شبکه معنایی - مفهومی هر تفسیر و تبیین، در مقایسه با تفاسیر و تبیین‌های رقیب است. تفسیری که بتواند میان شمار هر چه بیشتری از پدیده‌های به ظاهر بی‌ارتباط، رابطه برقرار کند و این روابط را با تکلف هر چه کمتر و بهره‌گیری از مکانیزم‌هایی هر چه ساده‌تر توضیح دهد، در شرایط مساوی، نسبت به تفسیرهای رقیب رجحان عقلی دارد.

پیشنهاد کرده، با دقت هر چه تمام‌تر مشخص ساخته که کل فرآیند تطور را می‌توان به منزله کاربرد متدولوژی منطق موقعیت لحاظ کرد.<sup>۳۴</sup> در این مدل، همه فعالیت‌های کنشگران در پرتو تلاش آن‌ها برای حل مسائلی که با آن دست به گریبان هستند، تفسیر می‌شود. حل مساله یک تکاپوی معرفت بنیاد است. به این ترتیب کل فرآیند تطور به تکاپویی برای دستیابی به معرفت بهتر و بنابراین توانایی بیشتر برای حل مساله بدل می‌شود. در پرتو این تفسیر می‌توان مشاهده کرد که "بقا" یکی از نتایج فرعی تلاش برای حل مساله و کسب معرفت است و نه هدف اصلی و اولی آن. از این‌جا می‌توانید دریابید که تعارضی که به نظر می‌رسید میان سودانگاری و رد اخلاقیات سودانگاران وجود دارد، اساساً در پرتو تفسیر رئالیستی پیشنهاد شده، محلی از اعراب پیدا نمی‌کند. در عین حال این تفسیر و تبیین، در قیاس با تبیین‌های بدیل، از توان به مراتب بالاتری برای توضیح جنبه‌های مختلف پدیدار تطور برخوردار است. این مساله برای ارگانیسم‌های غیر هوشمند صادق نیست، چون آن‌ها توانایی شناخت

ندارند؛ برای آن‌ها فقط بقا مهم است. ارگانیسم غیر هوشمند تا اندازه‌ای به گونه ریش‌پهن شباهت پیدا می‌کند. اساساً "حیات" با "هوشمندی" ارتباط دارد. هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند در غیاب "اطلاع از محیط" باقی بماند. علت آن است که تحولات مستمر واقعیت، پیوسته اوضاع و احوال تازه‌ای را پدیدار می‌سازند که برای منطبق شدن با آن باید حداقلی از "علم و آگاهی و هوشمندی" برخوردار بود. البته هر چه تجلی "حیات" شدیدتر باشد، ظهور و بروز "هوشمندی" نیز برجسته‌تر و بارزتر و قوی‌تر خواهد بود. حیات چنان که اشاره کردم، ناظر به "حل مساله" است. شناخت یعنی توانایی حل مساله. هر چه حیات شدیدتر باشد، توانایی برای حل مساله هم بالاتر است. یکی از نتایج قابلیت بهتر برای حل مساله، بالا رفتن شانس بقاست، نه آن که این امر هدف اولی و اصلی باشد. فرق ما با آمیب‌ها در این است که توانایی ما برای حل مساله، به مراتب گسترده‌تر است، بخصوص که ما از قابلیت‌های معرفتی مرتبه دومی و بالاتر نیز برخوردار شده‌ایم. البته این امر به آن معنی نیست که ما در همه جهات از آمیب هوشمندتریم.

این نکته با تعارضی که اشاره کردید، ارتباط مستقیم دارد. تا یکی دو دهه پیش و تا قبل از ظهور رویکردهای جدید به داروینیسیم، تفسیرهای پراگماتیستی یا سودانگاران یا متکی به تنازع کور برای بقا، از مقبولیت برخوردار بودند. اما زیست‌شناسان در جریان بررسی‌های دقیق خود، در میان گونه‌های مختلف با پدیدار همکاری و تعاون و غیرخواهی برخورد کردند. تبیین این پدیدار با مدل‌های گذشته، امکانپذیر نیست. دلیل این امر آن است که ظرفیت‌های معنایی - مفهومی این مدل‌ها، مثلاً تعریفی که از سود<sup>۳۴</sup> در مدل بنتام - میل ارائه شده، چنان نیست که بتواند این جنبه‌های تازه فهم شده را توضیح دهد. در مدل رئالیستی که پیشنهاد کردم، امکانات تحلیلی فراخی وجود دارد که آن را برای تبیین روندهای تازه یافت شده در فرآیند تطور توانا می‌سازد. به عنوان مثال در این مدل رئالیستی، برای توضیح موقعیت‌های مختلف از روش‌شناسی "منطق موقعیت" بهره گرفته می‌شود. پوپر که این متدولوژی را



خیر. بسیاری از باکتری‌ها و ویروس‌ها، قابلیت‌های پیچیده‌ای برای شناخت محیط و بهره‌گیری از آن دارند که ما هنوز نتوانسته‌ایم در این باره به گرد پیشان برسیم. دشواری مقابله با ویروس بیماری‌ای مثل ایدز، نمونه خوبی در این زمینه است.

#### ولی ما بالمال بقا را می‌خواهیم.

همان‌طور که پیش‌تر توضیح دادم، بقا شرط لازم است و نتیجه فرعی. اگر بقا نباشد، سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود. یعنی دیگر ارگانیسمی نیست که بتواند به فعالیت حل مساله ادامه دهد. اما حل مساله و کسب شناخت هدف اصلی همه ارگانیسم‌های زنده است. سخن زیبایی پوپر که عنوان کتابی از او نیز هست، دایر بر این‌که "همه حیات حل مساله است"، ناظر به همین نکته عمیق است. در هر تکاپو برای حل مساله، ظرفیت‌های وجودی ارگانیسم افزایش می‌یابد و برای مواجهه با مسائل پیچیده‌تر و دست و پنجه نرم کردن با محیط‌های جدیدتر و شرایط دشوارتر یا هنوز ظهور نکرده، آماده‌تر می‌شود. نکته مهمی

که می‌توان از آموزه پوپر آموخته آن است که از گانیزم‌هایی که تن به دشواری‌های حل مساله نمی‌دهند، در واقع ظرفیت‌های وجودی خود را حقیرتر می‌سازند و از این رهگذر، شناس بقای خود را کاهش می‌دهند، زیرا عرصه حیات عرصه ظهور شرایط سازنده است و تنها از گانیزم‌هایی که پیشاپیش، خود را برای این رویارویی‌ها آماده کرده‌اند، می‌توانند با چالش‌های ناشی از انطباق با شرایط تلزله موفق‌تر بیرون آیند. مناسب است همین جا درباره نکته‌ای که ظاهراً هنگام القای مطلب به خوبی دریافت نشده، توضیح بیشتری بدهم. در مدل تطوری پیشنهادی، هر گنش خاص، واکنش‌هایی خاص به همراه می‌آورد و ظرفیت‌های تازه‌ای را آشکار می‌سازد؛ این ظرفیت‌ها می‌توانند مثبت یا منفی باشند، یعنی به بقای زیستبوم و ارگانیزم‌های موجود در آن کمک کنند یا آن که بقای آن‌ها را در معرض خطر

قرار دهند. بر اساس این مدل، کنش "سودجوها و فرصت‌طلب‌ها" هر چند به ظاهر منجر به کسب بهره‌هایی برای آن‌ها می‌شود، اما در واقع ظرفیت‌های مثبت زیستبوم را کاهش می‌دهد و بر ظرفیت‌های منفی آن می‌افزاید. تداوم این وضع می‌تواند به نابودی کل زیستبوم و از بین رفتن خود فرصت‌طلب‌ها منجر شود. به عبارت دیگر، چنین نیست که در جریان فرایند تطور یک داور بیرونی در کار حذف یا تثبیت باشد، بلکه نتیجه تکاپوی خود کنشگران موجود در زیستبوم است که منجر به ازدیاد یا کاهش ظرفیت‌های مثبت زیستبوم می‌شود. از همین جا می‌توان به اهمیت یافته‌های مرتبه دومی در خصوص ضرورت همکاری یا ضرورت بهره‌گیری از ساخت‌های دموکراتیک و کثرت‌گرا که در آن بر مشارکت همه کنشگران و استفاده از

ظرفیت‌های سازنده‌شان تاکید می‌شود و توانایی‌های مکتبیزم گمت‌وگو و ضرورت توجه به ارزش‌های عام و فراگیر اخلاقی و نظایر آن پی‌برد.

ما از خود فیلسوفان علم یاد گرفته ایم که مشاهدات، همه مسیوق به تئوری هستند. این نکته در تفسیر پدیدارهای طبیعی به‌وفور به چشم می‌خورد. اختلاف میان تئوری‌ها نیز موجب می‌شود تفاوت‌های بسیاری در دیدگاه‌های دانشمندان یا نظریه‌پردازان به وجود آید. به نظر می‌رسد این تعارض‌های نظری در عرصه ارزش‌ها و اخلاق به اوج خود می‌رسد. به عنوان مثال در خصوص بحث همکاری، در نکاتی که مطرح کردند، به این نکته اشاره شد که برخی ممکن مدعی شوند همکاری همین کاری است که ما انجام می‌دهیم (هر چه آن خسرو کند شیرین بود). حال سوال

این است که آیا در این عرصه، اساساً امری عینی وجود دارد یا آن که هر کس بسا پیش فرض‌های ذهنی خود تصویری می‌سازد و مدعی صحت آن می‌شود. آیا ملاکی وجود دارد که به کمک آن تشخیص داد کدام نظریه واقعاً کب مطلب را در این زمینه بیان می‌کند یا آن که باید اذعان کرد اساساً کب مطلبی وجود ندارد.

از یک دیدگاه رئالیستی، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، خود واقعیت است که داور نهایی به شمار می‌رود. نظریه‌های ما کوششی است برای کسب درک صحیح از جنبه‌های مختلف واقعیت. این نکته نه تنها در مورد واقعیت‌های طبیعی که بر ساخته ما

نیستند، صحتی است که در مورد واقعیت‌های اجتماعی که بر ساخته ذهن و زبان و قراردادهای ما هستند نیز، به تفصیلی که فلاسفه رئالیست بیان می‌دارند، صحت می‌کند. از دیدگاه فلاسفه رئالیست هر چند واقعیت‌های اجتماعی محصول "حیث‌های انتفات جمعی" کنشگران هستند، اما این برساخته‌ها به اعتبار آن که کنشگران، توان‌های علی خود را در آن‌ها ذخیره و سرمایه‌گذاری کرده‌اند، واجد توان‌های علی شده‌اند که از توان علی تک‌تک افراد مستقل است و می‌تواند در جهان واقع متشاعر و تمیز شود. در باب ارزش‌ها و اخلاق نیز فلاسفه رئالیست از این دیدگاه دفاع می‌کنند که این ارزش‌ها هم‌عنان و هم‌زمان با ظهور حیث اجتماعی، در سیر اخلاقیات و ارزش‌ها که یک سپهر عینی و بخشی از جهان ۳ (در مفهوم

پوپری این اصطلاح) است، ظاهر شده‌اند و نظیر هر امر واقعی دیگر در این عالم (که عرصه تطور و تحول و پیچیده شدن است)، سیر تطوری خود را دنبال کرده‌اند. کنشگران نیز در هر لحظه با توان‌های انراکی‌ای که کسب کرده‌اند، موفق می‌شوند به مدد مثل‌های حدسی و فرضی خود، این ارزش‌ها و اصول اخلاقی را شناسایی و کشف کنند و تصویبی از ظرفیت‌های معنایی - مفهومی آن‌ها ارائه دهند. سیر درک و کشف قابلیت‌های موجود در ارزش‌های عینی، مشابه سیر کشف جنبه‌های تازه در پدینارهاست. در هر دو مورد ابزازی که در اختیار کنشگران قرار دارد، چیزی نیست جز حدس‌ها و فرض‌ها، اما هر پدیدار (خواه در عرصه طبیعت خواه در سپهر ارزش‌ها) پس از اکتشاف به مدد حدس‌ها و فرض‌ها، باید در مقام داوری و ارزیابی مورد سنجش قرار گیرد تا جنبه‌های عینی و واقعی آن بهتر تدقیق شود. در خصوص پدینازهای طبیعی، آزمون‌های تجربی و تحلیل‌های نظری مدد کار ارزیابی عینی هستند و در عرصه ارزش‌ها، تکلیف‌های

مفهومی و تحلیلی. در این مقام، فلاسفه رئالیست از انواع شیوه‌های تحلیل مدد می‌گیرند. به عنوان مثال می‌کوشند فرض‌های ناگفته‌ای را که در طراحی مدل‌ها و حدس‌ها برای شکار ارزش‌ها و ظرفیت‌های معنایی - مفهومی آن‌ها به کار رفته، آشکار کنند و روشن سازند آیا این فرض‌ها با شهودهای عام افراد، هم‌سنخی و هماهنگی دارند یا خیر. یا آن‌که کوشش می‌کنند روابط میان مقدمات و نتایج را ارزیابی کنند و روشن سازند آیا نتایج به شیوه‌های معتبر و قابل قبولی استنتاج شده‌اند، گاه نیز به نتایج نظر می‌کنند و می‌کوشند تبعات ناخواسته‌ای را که احیاناً از پذیرش این نتایج حاصل می‌شود، مشخص سازند یا در ارتباط ارزش‌های پیشنهادی تازه و شبکه بزرگ‌تر ارزش‌های اخلاقی که از گذشته شناخته شده بوده، تامل می‌کنند تا میزان تلائم و هماهنگی میان آن‌ها را مشخص سازند. در هر یک از این اقدامات

**اخلاقی است، اما ممکن است بعداً نتایج غیراخلاقی به بار آورد؟ حد و مرز اخلاق و امر اخلاقی چگونه مشخص می‌شود؟** توجه کنید که در حوزه عمل اجتماعی، هیچ تضمینی وجود ندارد که بتوانیم از نتایج ناخواسته افعال و اعمالمان اجتناب کنیم. نکته‌ای که فلاسفه و متفکران رئالیست و عقلگرایی نقاد، بر آن تأکید می‌کنند، این است که در حوزه عمل اجتماعی باید مقیاس عمل هر چه کوچک‌تر باشد تا امکان جبران نتایج نامطلوب و ناخواسته مترتب بر آن نیز مهیا باشد. نتایج ناخواسته، اموری هستند که خواه ناخواه در پی هر تعامل اجتماعی پدید می‌آیند. علت این امر روشن است. در هر تعامل اجتماعی، با فرض این که کنشگران بر اساس ارزیابی خود از موقعیت‌ها، طرح‌ها و نقشه‌هایی برای دستیابی به اهداف تدوین کرده باشند، زنجیره‌های متنوعی از علل فعال می‌شود. در درون این زنجیره‌ها، عواملی جای دارند که کنشگران با همه دقتی که در

سه اصل مراعات شود. شما به دهکده آلیاخ اشاره کردید و گفتید الان این بحث مطرح است که حکومت‌ها دوباره به تعریف یک سلسله گزاره‌های اخلاقی در جامعه بپردازند. فکر می‌کنم اتفاقاً آن چیزی که باعث شده فضیلت یا اخلاق به آن معنی که اکنون در جوامع غربی وجود دارد، شکل بگیرد، آن است که حکومت‌ها در عرصه دین و در اخلاق اجتماعی مردم دخالت نمی‌کنند و این امور را به حیطه خصوصی یا جوامع مدنی وا می‌گذارند. به این ترتیب به نظر می‌رسد تجویز نسخه ایفای نقش از سوی حکومت و دولت برای ترویج اخلاق در جامعه، رجوع به امری است که تجربه‌های گذشته آن چندان رضایت‌بخش نبوده است. از جمله آموزه‌های ارجمندی که فلاسفه عقلگرایی نقاد بر آن تأکید می‌کنند توجه به قانون تحول و تغییر مستمر در عرصه‌های اجتماعی و طبیعی است. معنای این نکته آن است که

### اقدام برای ترویج یک هنجار اخلاقی در سطح اجتماعی می‌تواند به حصول نتایج نامطلوب در حوزه‌های دیگر بینجامد

و اقدامات مشابه تحلیلی، فیلسوفان رئالیست و عقلگرایی نقاد، می‌کوشند میزان مقبولیت یا عدم مقبولیت هر تفسیر از اصول اخلاقی و ارزش‌ها را به صورت عینی مشخص سازند. مدعای فلاسفه رئالیست که از آن با کمک ادله‌ای قدرتمند دفاع می‌کنند، آن است که افراد نمی‌توانند با تعاریف من‌عندی ارزش‌هایی را پیشنهاد کنند و مدعی عینی بودن آن‌ها شوند و نتوان این دعوی را در محکمه دقیق تحلیل عقلی، مورد ارزیابی عینی قرار داد. هر تعریف یا دعوی تازه باید بتواند به نحوی سازگار، دستاوردهای معرفتی - اخلاقی قوت یافته<sup>۶۶</sup> را توضیح دهد و نشان دهد ارتباطش با این مجموعه متلائم و سازگار است. در غیر این صورت موقعیت دعوی تازه به عنوان یک یافته عینی، مورد تردید قرار خواهد گرفت.

**برداشتی که نسبت به اخلاق و گزاره‌های اخلاقی وجود دارد، بترداشت کاملاً متکثری است. آیا حکومت‌ها و قدرتمندان، مجاز هستند که افراد را ملزم به انجام افعالی کنند که به تعبیر شما**

ارزیابی موقعیت‌ها به خرج داده‌اند، نمی‌توانند نسبت به آن‌ها و توانایی‌هایشان اطلاع (یا دست‌کم اطلاع دقیق) داشته باشند، زیرا ظرفیت‌های ادراکی کنشگران محدود است و هیچ یک در مقام خدا جای ندارند که دانایی غیب و آشکار باشند. فعال شدن این علل ناشناخته یا کمتر شناخته شده، منجر به ظهور تبعات و نتایجی می‌شود که برای آن‌ها جایی در محاسبات منظور نشده است. به هر حال فلاسفه عقلگرایی نقاد به اعتبار آن که بروز این قبیل نتایج ناخواسته اجتناب‌ناپذیر است، تأکید می‌کنند که در اجرای هر پروژه مهندسی اجتماعی، کنشگران باید سه اصل کوچک گرفتن مقیاس عمل، اعمال تدریجی، تغییرات و ارزیابی مستمر و نقادانه نتایج را مراعات کنند تا در حد امکان از میزان زیان‌های ناشی از نتایج ناخواسته کاسته شود. این نکته در مورد آموزه‌های اخلاقی نیز صادق است. اقدام برای ترویج یک هنجار اخلاقی در سطح اجتماعی می‌تواند به حصول نتایج نامطلوب در حوزه‌های دیگر بینجامد. بنابراین در این جا نیز باید همان

در مواجهه با شرایطی که در هر لحظه نو می‌شود، باید پیوسته مہیای ارائه مدل‌های تازه و کارآمد باشیم. برای ارائه این مدل‌ها، بهره‌گیری نقادانه از دانش انباشت شده گذشته یک ضرورت است. در باب تعاملات میان دولت‌ها و شهروندان نیز قانون کلی تحول و تغییر جاری است. متفکران برای تنظیم بهترین شیوه‌های تعامل، مدل‌های مختلفی را پیشنهاد کرده‌اند و با ارزیابی مستمر این مدل‌ها می‌کوشند قابلیت‌های آن‌ها را افزایش دهند یا بدیل‌های تواناتری در جایشان بنشانند. به عنوان مثال به یاد بیاورید که پس از اتمام دومین جنگ جهانی در اروپا، متفکرانی نظیر کینز به نقش دولت رفاه توجه کردند و توصیه کردند برای مقابله با آثار منفی بر جای مانده از جنگ دولت به صورت تمام عیار در همه عرصه‌ها به ایفای نقش بپردازد. در دهه ۱۹۸۰ سیاستمدارانی مانند خانم تاچر در انگلستان و رانلد ریگان در آمریکا به توصیه مدافعان بازار آزاد، علم کوتاه کردن دست دولت از مداخله در امور و واگذاری کارها به مکانیزم بازار را بلند کردند. اکنون در نخستین



دهه از قرن بیست و یکم، پس از کسب تجارب گسترده در عرصه تعامل دولت و شهروندان، دولت‌های غربی به این نتیجه رسیده‌اند که مناسب‌ترین راه مدل مشارکت هوشمندانه دولت و بخش خصوصی در همه عرصه‌هاست. مشارکت هوشمندانه یعنی آن‌که در مواردی دو شریک به صورت مشترک به همکاری می‌پردازند تا اهداف معینی حاصل شود. در موارد دیگر، بسته به نوع فعالیت و اهداف مورد نظر، مسئولیت اجرا به یکی از دو شریک واگذار می‌شود. اما نکته مهم در این رویکرد تازه، پذیرش این واقعیت است که دولت همواره نقش شریک اصلی و بزرگ‌تر را بازی می‌کند و از این رو مسئولیت سنگین‌تری بر عهده دارد. در همین دو سه ماه اخیر، برخی رویدادها به خوبی سستی مدعای کسانی را که خواستار به حداقل رساندن نقش دولت در اداره امور بودند، آشکار ساخت. یکی از این رویدادها، واگذاری وام‌های سهل‌الوصولی بود که طی یک دهه گذشته از سوی بانک‌های خصوصی برای خرید خانه به افراد کم درآمد پرداخت شد. عدم توانایی وام‌گیرندگان برای بازپرداخت وام‌ها و نیز طمع‌ورزی گسترده بانک‌ها در اعطای وام‌های بدون پشتوانه، همه بازارهای مالی و پولی را در ماه‌های اخیر به لرزه در آورد و بروز کسادگی گسترده در سطح جهانی را به یک خطر جدی مبدل ساخت. در چنین شرایطی، تنها حمایت گسترده بانک‌های مرکزی از بانک‌ها و موسسات خصوصی و وام‌گیرندگان ورشکسته بود که تا حد زیادی از ابعاد بحران کاست. نمونه دیگر، مربوط است به منفی شدن نرخ رشد جمعیت در فرانسه که موجب شده بود جمعیت این کشور در میان همه کشورهای اروپایی بالاترین درصد افت و جایگزینی مواجه شود. در چنین شرایطی اقدام هوشمندانه دولت فرانسه در ارائه مشوق‌های گسترده به زنان و زوج‌های فرانسوی، باعث شد در سال جاری، آهنگ رشد جمعیت در این کشور به بالاترین سطح در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا ارتقا برسد. در خصوص مداخله دولت‌ها در امور اخلاقی در سطح جامعه، مساله البته به مراتب ظریف‌تر است و به دقت نظری و عملی بسیار بیشتری نیاز دارد. اخلاقیات در جهان مدرن به معنایی دقیق ناظر به امور اخلاقی در حیطه عمومی است. آنچه شخص در خلوت خویش انجام

می‌دهد، البته مهم است، اما نتایج و تبعات آن در وهله اول متوجه خود شخص است و به همین اعتبار، در این محدوده میزان نظارت و عمل دولت تا حد زیادی کاهش می‌یابد و به آموزش و اطلاع‌رسانی محدود می‌شود. اما در حیطه عمومی، در صورتی که نتایج کنش کنشگران موجب اضرار به غیر شود و هیچ یک از نهادهای مدنی یا افراد نتوانند از بروز ضرر جلوگیری کنند، دولت‌ها می‌توانند به عنوان مدعی‌العموم ظاهر شوند. البته در این جا نیز همه نکاتی که در پاسخ به پرسش پیشین درباره ضرورت‌های ناظر به کنش‌های اجتماعی و مهندسی‌های اجتماعی یادآور شدم، عیناً باید مراعات شود.

به عنوان مثال، در انگلستان در سال‌های دهه ۱۹۹۰ برخی نشریات جنجالی به بهانه اطلاع‌رسانی آزاد به حیطه عمومی، فعالیت‌های خبری گسترده‌ای را برای انتشار اخبار زندگی خصوصی اشخاص آغاز کردند. در مواردی، انتشار این قبیل اخبار موجب شد که اشخاصی دست به خودکشی بزنند یا دچار آسیب‌های روانی شوند و یا با مشکلات اجتماعی دست به گریبان شوند. در این شرایط پس از آن که تاکید دولت و مجلس به لزوم رعایت خود اخلاقی در میان نشریات به جایی نرسید، دولت ناگزیر شد نشریات جنجالی را ملزم سازد از انتشار اخبار شخصی افراد خودداری کنند. البته توجه داشته باشید که در عرصه امور اجتماعی، همان‌طور که گذشت، همه این قبیل رویکردها و تصمیمات و اقدامات باید با توجه به "منطق موقعیت" پیوسته تحت بررسی و تجدید نظر قرار گیرد. در عین حال، از آن‌جا که هدف جوامع مدرن تربیت شهروندان مسئول و آگاه است، جهت‌گیری اصلی دولت باید در حوزه آموزش و اطلاع‌رسانی متمرکز باشد و نه تحمیل و اجبار و الزام. گزینه اخیر تنها باید به عنوان آخرین گزینه مد نظر قرار گیرد.

یکی از مهم‌ترین مواردی که در چند سال اخیر، مورد توجه دولت‌های کشورهای پیشرفته قرار گرفته، مساله نقش دین در حیطه عمومی بوده است. در دهه‌های گذشته، در اغلب کشورهای پیشرفته، نظر رایج آن بود که دین به حیطه خصوصی تعلق دارد و ورود آن به حیطه عمومی می‌تواند مشکل‌زا باشد. اما در سال‌های اخیر و در پرتو تحولات مختلفی که در عرصه‌های

گوناگون و از جمله در عرصه‌های معرفتی و بحث‌های مربوط به عقلانیت به وقوع پیوسته، بسیاری از متفکران به این نکته توجه کرده‌اند که به اعتبار ارتباط بسیار نزدیک باورهای دینی و کنش‌های اجتماعی افراد، قرنطینه کردن دین در حیطه عمومی، نه ممکن است و نه مطلوب. شماری از متفکران رئالیست عقلگرا و نقاد به این اشاره کرده‌اند که برای بهره‌گیری از جنبه‌های مثبت دین و باورهای دینی و به حداقل رساندن جنبه‌های منفی آن در حیطه عمومی، باید کوشید مقام داور نهایی عقل نقاد در عرصه عمل و تصمیم سیاسی همچنان به قوت خود باقی بماند و در عین حال، آموزه‌های اخلاقی عام و مشترک ادیان تا حد امکان در سیاست‌ها و رویه‌های اجتماعی و سیاسی لحاظ شوند. به عبارت دیگر، عقل نقاد در قیاس با گذشته به این منبع با توجه بیشتری اقبال کند و از ظرفیت‌های آن به شیوه‌ای نقادانه بهره بگیرد.<sup>۳۷</sup> از جمله نقاط قوت این رویکرد تازه، آن است که چون آموزه‌های دینی، بر خلاف توصیه‌ها و تجویزهای حقوقی که اساس روابط اجتماعی را در جوامع جدید شکل می‌دهند، با زوایای باطنی و درونی و جنبه‌های اخلاقی مورد توجه افراد ارتباط دارند، عمل به آن‌ها در حیطه عمومی با طوع و رغبت صورت می‌گیرد و نه با اجبار و ترس. این رویکرد می‌تواند به تلطیف روابط اجتماعی و تسهیل تعامل میان نهادها و شهروندان کمک کند.

\* مقاله حاضر نخستین بار در قالب یک سخنرانی در نشست‌های جنبه مشارکت ایران اسلامی ارائه شد که به همت دوست عزیز و همکار دانشگاهی نگارنده، آقای دکتر سعید حجازیان و شماری از همکاران ایشان سامان داده شده بود. از آن‌جا که شرکت‌کنندگان این نشست در پایان سخنرانی، پرسش‌های پرمحتوایی مطرح کردند که امکان می‌داد نور بیشتری به زوایای کمتر آشکار بحث تابانده شود و از این رهگذر، روشنگری مفهومی بیشتری در مورد مدعای اصلی سخنرانی به عمل آید، آخرین بخش مقاله به این پرسش‌ها و پاسخ‌ها اختصاص داده شده است. به این ترتیب مطالعه این بخش می‌تواند در درک بهتر نکاتی که در مقاله به اجمال و اشاره به آن‌ها پرداخته شده، به خواننده کمک کند.

تحریر اولیه‌ای از این مقاله را برادر عزیز نگارنده آقای حسین پایا، مدیر محترم انتشارات طرح نو مطالعه کرد و نکات بغایت ارجمندی را برای تکمیل آن پیشنهاد نمود. در این جا لازم می‌دانم از همفکری‌های ایشان سپاسگزاری کنم. \*\* دانشیار مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و استاد مدعو مرکز مطالعات درباره دموکراسی، دانشگاه وستمنستر

## ۱. Real Politics

## ۲. Prima Facie

## ۳. Entail

۴. بحث درباره دیدگاه عقلگرایان نقاد درباره عدالت، به مجالی دیگر نیاز دارد. در این خصوص بنگرید به ترجمه نگارنده از مقاله درخشان آلن بوپر در مقایسه دیدگاه‌های بوپر و راولز درباره عدالت ماهنامه آیین، شماره ۱۳ و ۱۴.

## ۵. Particularist

۶. برای بحث تفصیلی درباره دیدگاه رئالیست‌های اخلاقی و نقد موضع مصداق‌گرایان اخلاقی، بنگرید به: پایا، علی: «سیستم‌های بسته، سیستم‌های باز و فلسفه اخلاق مبتنی بر اصالت مصداق»، یادنامه دکتر ابوالفضل جهانگیری، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۶.

## ۷. Utilitarianists

۸. مقصود از «جهان ۳» جهان برساخته‌های آدمی است. این جهان که به نوبه خود بخشی از واقعیت عینی است، با جهان ۱، یعنی جهان طبیعت و جهان ۲، یعنی محتوای ذهنی هر شخص در تقابل قرار می‌گیرد. میان این سه جهان، به تفصیلی که فلاسفه رئالیست قائل به عقلگرایی نقاد توضیح می‌دهند، رابطه تاثیر و تاثیر برقرار است. در خصوص این سه جهان بنگرید به: بوپر، کارل: درس این قرن، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷. اسطوره چارچوب، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴. پایا، علی: فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها، تهران، طرح نو، ۱۳۸۳.

## ۹. Right

## ۱۰. Wrong

۱۱. در مطالعه حاضر، برای بررسی رابطه اخلاق و سیاست از رویکرد معرفت‌شناسی تطوری و نیز یافته‌های انسان‌شناسانه با تکیه بر مطالعات تطوری جدید در مورد نحوه عمل افراد و جوامع استفاده شده است. مباحث مربوط به معرفت‌شناسی تطوری به وسیله کارل بوپر و شاگردان او بسط یافته‌اند. به عنوان یک منبع مناسب بنگرید به:

Radnitzky, Gerard Bartley, W. W. (eds.): *Evolutionary Epistemology, Rationality and the Sociology of Knowledge*, Open Court Publishing Company, ۱۹۸۷.

در سال‌های اخیر تحقیق در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، با استفاده از آموزه‌های نظریه تطوری رونق فراوانی یافته است. نگارنده در تکمیل مقاله حاضر از دو منبع ذیل استفاده کرده است:

Nowak, Martin: 'Five Rules for the Evolution of Cooperation', *Science*, Vol. ۲۱۴, ۸ Dec. ۲۰۰۶, P.p. ۱۵۶۰ - ۱۵۶۳.

Nowak, Martin, May, Robert, Sigmund, Karl: 'The Arithmetics of Mutual Help', *Scientific American*, June ۱۹۹۵, ۷۶ - ۸۱.

## ۱۲. Altruism

## ۱۳. Cooperators

## ۱۴. Defectors/Free-Riders

## ۱۵. Average fitness of the population

## ۱۶. Cost

## ۱۷. Benefit

## ۱۸. Fitness

## ۱۹. Frequency-Dependency

## ۲۰. Well-mixed

## ۲۱. Kin Selection

## ۲۲. Direct Reciprocity

## ۲۳. Indirect Reciprocity

## ۲۴. Network Reciprocity

## ۲۵. Group Selection

## ۲۶. Cost-to-Benefit-

## ۲۷. Altruistic Act

## ۲۸. Prisoners' Dilemmas

۲۹. See: Mautner, Thomas: *A Dictionary of Philosophy*, Penguin, ۱۹۹۷.

## ۳۰. Tit-For-Tat

## ۳۱. Fuzzy mind

۳۲. آزمایش فکری نو زنتانی به وسیله ریاضیدان سرشناس آمریکایی، جان نش، در بنیاد رند پیشنهاد شد و به عنوان مبنای اصلی نظریه بازی‌ها و مدل تصمیم‌گیری عقلانی مورد استفاده قرار گرفت. این نظریه به مدت چندین دهه، راهنمای اصلی بسیاری از تصمیم‌گیران در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. اما خود نش در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ اذعان کرد مدل پیشنهادیش که در دوران جنگ سرد کاربرد گسترده‌ای در مذاکرات خلع سلاح هسته‌ای میان دو ابر قدرت آن دوران، یعنی آمریکا و شوروی داشته به واسطه فرض‌های به غایت ساده‌کننده در خصوص ظرفیت‌های کنشگران عقلانی، قادر به تحلیل شرایط پیچیده در جهان واقعی نیست. به عنوان مثال نش تحت تاثیر آموزه‌های نظریه سنتی تطوری فرض کرده بود تنها محرک و سائق کنشگر عقلانی، حداکثرسازی سود شخصی است. اما مطالعات اخیر روشن ساخته که محرک‌های مختلفی در تعیین رفتارهای کنشگران موثرند.

## ۳۳. Generous tit-for-tat

## ۳۴. Lose-Shift win-Stay

## ۳۵. Direct Reciprocity

## ۳۶. Indirect Reciprocity

## ۳۷. Donor

## ۳۸. Recipient

## ۳۹. Evolutionary Graph Theory

## ۴۰. Group Fecundity Selection

## ۴۱. Group Viability Selection

## ۴۲. Open-Endedness

## ۴۳. Natural Cooperation

۴۴. برای آگاهی اجمالی از سیستم‌های پیچیده و شماری از منابع، بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان ارزیابی نقادانه نقش رویکردهای آینده‌اندیشانه/آینده‌نگارانه در تفکر استراتژیک جدید، ارائه شده در دومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت استراتژیک که به همت آکادمی استراتژی و حمایت شماری از دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی، انجمن‌های علمی

و موسسات خصوصی در ۲۲ و ۲۳ آبان ماه در تهران. متن این مقاله در شماره ۱۰ نشریه آیین انتشار یافته است.

## ۴۵. Par Bak

## ۴۶. Spherical cows

۴۷. Bak, Par: *How Nature Works*, OUP, ۱۹۹۷.

## ۴۸. Cardinality

## ۴۹. Ceteris Paribus

## ۵۰. Alpbach Forum

## ۵۱. Coherence

## ۵۲. Moral Assertions

## ۵۳. Meaningless

## ۵۴. Assertion

## ۵۵. Statement

## ۵۶. Manuals

## ۵۷. Verification

## ۵۸. Categorical Imperatives

## ۵۹. Hypothetical Imperatives

۶۰. در این خصوص بنگرید به: پایا، علی: «سیستم‌های بسته، سیستم‌های باز و فلسفه اخلاق مبتنی بر اصالت مصداق»، یادنامه دکتر ابوالفضل جهانگیری، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۶. پایا، علی: «نگاهی از منظر فلسفی به مساله کرامت انسان و ضرورت‌های تحقیقات پزشکی»، مجله اخلاق و تاریخ پزشکی ایران، ۲۰۰۷.

## ۶۱. Cooperative

## ۶۲. Defector

## ۶۳. Arbitrary

## ۶۴. Subjective

## ۶۵. Relative

۶۶. به عنوان مثال بنگرید به پایا، علی: «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی»، حکمت و فلسفه، شماره‌های مسلسل ۱۰ و ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۸۶.

## ۶۷. Context

## ۶۸. Individualism

## ۶۹. Egoism

## ۷۰. Fitness

## ۷۱. A Jungle Red in Tooth and Claw

## ۷۲. Richard Dawkin

## ۷۳. Utility

۷۴. برای بحث بوپر درباره مدل منطقی موقعیت و ارتباط آن با فرآیند تطوری، بنگرید به:

Popper, Karl: *Objective Knowledge*, Oxford University Press, ۱۹۷۲.

## ۷۵. Collective Intentionalities

## ۷۶. Corroborated

۷۷. برای بحث تفصیلی‌تر در این زمینه بنگرید به:

A. Paya, Ali: 'Secular Democracy - Theologizing Politics', *Learning for Democracy*, Vol. ۲, No. ۳, ۲۰۰۶.